



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
صلاوة  
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



زندگانی زین العابدین



آیت اللہ العظمیٰ محمد تقی عثمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زندگانی سیدالساجدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام

نویسنده:

آیت الله سید محمد تقی مدرس

ناشر چاپی:

محبان حسین ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۶	زندگانی سیدالساجدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	مقدمه ناشر
۱۱	پیشگفتار
۱۷	رهبری و رهبران الهی
۱۷	اشاره
۲۸	امام سجاد وارث پیامبران
۴۶	استجابت دعای امام سجاد
۵۲	ولادت و دوران زندگی امام سجاد
۵۲	اشاره
۵۲	مادر امام سجاد
۵۵	پس از عاشورا
۶۲	روش امام زین العابدین در تربیت روحی
۶۳	روش و برنامه امام ... چه بود؟
۷۴	نقش امام در تبلیغات مکتبی
۷۴	اشاره
۸۲	دعا، وسیله تربیت و تبلیغ
۸۵	شعر، منبر سیار
۹۳	رساله حقوق
۹۶	کرامتها و شهادت امام زین العابدین
۱۰۵	درباره مرکز

## زندگانی سیدالساجدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مدرسی، سیدمحمدتقی، ۱۹۴۵ - م.

Mudarrisi, Muhammad Taqi

عنوان قرارداد: الامام السجاد علیه السلام قدوه و اسوه . فارسی

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی سیدالساجدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام / محمدتقی مدرسی ؛ مترجم محمدصادق شریعت.

مشخصات نشر: تهران: محبان الحسین (ع)، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۱۰۳ ص.

فروست: هدایتگران راه نور؛ [ج] ۶.

شابک: ۳۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۴-۲ ؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ چهارم) ؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ هشتم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ دهم)

یادداشت: عنوان اصلی: الامام السجاد، قدوه و اسوه.

یادداشت: چاپ قبلی: نشر بقیع، ۱۳۷۶.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۰.

یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۱.

یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۳.

یادداشت: چاپ هشتم: ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ دهم: بهار ۱۳۹۲.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: شریعت پارسا، محمدصادق، ۱۳۳۶ - مترجم

شناسه افزوده: هدایتگران راه نور؛ [ج] ۶.

رده بندی کنگره: BP۳۶/م ۴۵۳۶ ج. ۶ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۲۷۴۱۲

ص: ۱

**اشاره**





سخن گفتن پیرامون ائمه اطهار علیهم السلام سخت است.

در گذر تاریخ انسانهای فراوانی می یابیم که بر آستانه راه این انوار الهی ایستاده اند و می خواهند بگونه ای به آنها نزدیک شوند تا از سرچشمه معرفت آنها بهره مند گردند.

هیچ جای شگفتی نیست، زیرا ائمه معصومین علیهم السلام افسانه یا اسطوره های تاریخی نمی باشند بلکه، آنها راه روشنی هستند که رودی را در دل امت جاری ساخته اند که با گذشت قرن‌ها از شهادت و رحلت این بزرگواران، پیروان شان آنها را از یاد نبرده اند.

پس یاد این بزرگواران سخنی است که هرگز از آن خسته نمی شویم و مدرسه ای است که هرگز نمی توان آنرا ترک نمود.

از این رو مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی <sup>□</sup> مدرس <sup>□</sup> (حفظه الله) سال‌ها قبل مبادرت به نگارش یک سلسله ۱۴ جلدی تحت عنوان (قدوه واسوه) نمودند که کتاب حاضر (زندگانی زین العابدین امام سجاد علیه السلام) ششمین شماره از سلسله فوق می باشد که بارها به زبان عربی چاپ گردیده است.

با توجه به سبک نگارش و سلیس بودن آن، این مجموعه توسط ناشرین مختلف از جمله انصار الحسین علیه السلام، بقیع، و محبان الحسین علیه السلام تحت عنوان (هدایتگران راه نور) ترجمه و چاپ گردیده است. انتشارات محبان الحسین علیه السلام به خود می‌بالد که اولین چاپ این مجموعه را در سال ۱۳۷۹ و چاپ هشتم آن را نیز در بهار سال ۱۳۹۰ انجام داده است.

از خداوند متعال می‌خواهیم که در راه نشر معارف اسلامی موفقمان بدارد.

واحد فرهنگی انتشارات محبان الحسین علیه السلام

ص: ۴

الحمد لله، و صَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّد و آلِهِ الطاهرين.

زندگی حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام را می خوانم و می کوشم تصویری کامل از شخصیت آن امام در ذهن خود ترسیم کنم. هنوز این کار را به پایان نرسانده به یاد آیاتی می افتم که در آنها سیمای بندگان صالح خداوند ترسیم شده است. وقتی در این آیات تدبّر می کنیم، شیطان ما را به وسوسه می اندازد که این آیات درباره بشر سخن می گویند یا در مورد فرشتگانی که از پرتو نور قدرت خداوند آفریده شده اند؟ شاید اینان قهرمانان افسانه ای هستند؟ ولی از خداوند به دور است که در سخنانش دژه ای مبالغه و گرافه گویی باشد، مگر نه این که مبالغه و دروغ باطل است و در کتاب خدا اصلاً جای ندارد؟! پس حقیقت چیست؟ هنگامی که قصص پیامبران و امامان را می خوانیم کاملاً حقیقت را درمی یابیم، می فهمیم تمثیل این صورت نورانی که آیات از زندگانی بندگان نیک خداوند نمودار می سازد حقیقت واقع است و ما به پیروی آنان در این حقیقت فراخوانده شده ایم... در این امر به ویژه حکمت ولایت نهفته است چون خداوند ما را امر کرده است تا از طریق پیروی از اولیایش جویای وسیله به سوی او شویم و از حضرتش خواستار هدایت شویم

چنانکه کسانی را که بر آنان نعمت هدایت ارزانی داشت و با راکعان رکوع گزاریم و با صادقان باشیم و از حضرتش بخواهیم که ما را به کاروان صالحان ملحق فرماید.

در واقع ولایت اولیای خدا ما را وامی دارد تا از نحوه زندگی تابناکشان بهره ور شویم و چون از نزدیک با ایشان آشنایی پیدا می کنیم بر ضد وسوسه های شیطان که همواره به دوستان خویش الهام می کند که تبلور این صفات، ناممکن است و یا تأکید می کند که این صفات از باب تشجیع و تشویق ذکر شده و یا فقط نمونه های شکوهمند ادبی هستند، ایمن می شویم.

بزرگترین حیلۀ شیطان بازداشتن انسان از پیمودن نردبان کمال الهی است و داوری آن بررسی زندگی پیامبران و امامان صالحان امت است؛ بدین اعتبار که آنان نیز انسانهایی چون ما بوده اند که مورد انعام و اکرام خداوند قرار گرفته و به مقامی پسندیده و شایسته در نزد حضرتش، دست یافته اند.

از بیست و سه سال پیش خداوند بر من منت نهاد تا در فرصتهای اندکی که پیش می آمد، در خصوص زندگی و سیمای امامان علیهم السلام دست به نگارش بزنم اما نتوانستم این سلسله را کامل کنم.

امروز که خداوند به من توفیق نوشتن اندیشه هایم در مورد قرآن را که به نام «من هدی القرآن» - تفسیر هدایت - موسوم است، ارزانی داشته برای تکمیل این سلسله بار دیگر دست به کار شده ام، امیدوارم خداوند این بار مرا در تکمیل و به پایان رساندن آن موفق بدارد.

اما شگفتی من زمانی افزون شد که در کنار ساحل این دریای گوهر خیز ایستادم و از خود پرسیدم: از این دریا چه می توان گرفت تا تقدیم برادران خواننده کرد؟!

من توانسته بودم از آنچه در خاطر داشتم کتابی مفصل در خصوص زندگی امام سجاد علیه السلام بنویسم اما از آنجا که خود را مقید به خلاصه نویسی کرده ام دست از آن همه تفصیل برداشتم. علت حیرت و شگفتی من نیز در همین نهفته است که از

زندگی درخشان آن حضرت که قلم چون منی گنجایش ذکر آن را ندارد چه می توانم برگزید؟!!

بنابراین ، اگر در این مختصر قصور یا تقصیری بزرگ در شرح زندگی آن حضرت می یابید از شما پوزش می طلبم و از شما می خواهم که این سلسله را مدخلی برای ورود به کتابهای مفصل در خصوص زندگی آن بزرگواران تلقی فرمایید.

از خداوند می خواهم که مرا بر این کار موفق فرماید و کردارم را از شائبه های ریا و سمعه و غرور و خودپسندی و گناه و آلودگی پاک و در امان نگاه دارد.

محمدتقی مدرّسی

ص: ۷



زندگینامه

نام: علی

پدر و مادر: امام حسین علیه السلام، شهربانو (دختر یزدگرد سوم)

شهرت: سجاد، زین العابدین

زمان و محل تولد: روز پنجم شعبان سال ۳۸ هجری (یا ۱۵ جمادی الاولی همان سال) در مدینه.

زمان و محل شهادت: در ۱۲ یا ۱۸ و یا بنا بر مشهور در ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه به تحریک هشام بن عبدالملک، مسموم شده و به شهادت رسید.

مرقد شریف: در مدینه منوره در قبرستان بقیع

دوران زندگی: در دو بخش:

۱ - ۲۲ سال با پدر.

۲ - ۳۵ سال عصر امامت خود.

طاغوت‌های زمان: ۹ نفر، از یزید تا هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی).

ص: ۹





وقتی که می شنویم وحی ما را به ولایت فرمان می دهد دچار حیرت و شگفتی می شویم و از خود می پرسیم: این همه تأکید پی در پی و این همه تعبیرهای فراوان و ترغیب و تشویق برای چیست؟

خداوند می فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (۱).

« از خدا و رسول و اولی الامر خودتان پیروی کنید. »

قرآن همواره ما را به فرمانبرداری از زمامداران شرعی و پذیرفتن اوامر آنان فرا می خواند و از فرمانبری طاغوتها و ظالمان نهی می کند، بیش از صد مورد بر ضرورت سرپیچی از ستمگران دستور می دهد و با صیغه های گوناگون و با شیوه های مختلف بر ضرورت التزام و پای بندی بشر به اطاعت و انضباط، تصریح می کند.

در قرآن کریم آمده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

ص: ۱۱

أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (۱).

« نه چنین است، به پروردگارت سوگند که اینان ایمان نیاورند مگر آنکه در نزاعشان تو را حاکم کنند و از آنچه حکم کرده ای احساس سختی و دلتنگی نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند. »

در دهها آیه قرآنی و به تعبیرهای گوناگون بر ضرورت رجوع به خدا و پیامبرش همواره تأکید شده است. خداوند در یکی از این آیات می فرماید:

(أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا كَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا) (۲).

« آیا مینگری به آنان که می پندارند به آنچه بر تو فرود آمده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند اما می خواهند باز طاغوت را به خود حاکم گیرند حال آنکه اینان مأمور بودند که به طاغوت کفر ورزند و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی بکشاند. »

بسیاری از آیات ما را از اینکه ستمگران و طاغوت را بین خود داور قرار دهیم نهی کرده و ما را به دوری از آن فرا خوانده است.

خداوند سبحان ، در صدها مورد مردم را از شرک باز داشته و آن را ستمی بزرگ و نابخشودنی قلمداد کرده و فرموده است :

(لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ ) (۳).

ص: ۱۲

---

۱- (۱) - سورة نساء، آیه ۶۵ .

۲- (۲) - سورة نساء، آیه ۶۰ .

۳- (۳) - سورة زمر، آیه ۶۵ .

«همانا اگر شرک ورزی ، اعمال تباہ خواهد شد.»

شرک چیست ؟ مگر بت پرستی شرک نیست ؟ مگر قایل شدن به معبودهایی جز خدا و آنها را همچون یهود و نصارا و احبار ، ارباب خود دانستن شرک تلقی نمی شود ؟

بدین سان درمی یابیم که ولایت الهی ، محور آیات قرآن و روح توحید و راه رسیدن به خشنودی و بهشت است.

براستی این همه سفارش و تأکید برای چیست ؟ شرح و توضیح حکمت این مسأله ، نیاز به نگارش کتابهای مفصّلی دارد. ما می کوشیم به اختصار فلسفه نهفته در این امر را توضیح دهیم ، امیدواریم که اندیشه و دیدگاههای اسلامی خواننده گرامی در این جهت با مایار و مددکار گردد ، تا توضیح این مهم آسانتر انجام پذیرد.

اولاً: دو راه فرار روی انسان قرار دارد. یکی راهی است که او را به بهشت و خشنودی خداوند رهنمون می شود. و دومی راهی شیطانی است که او را به ژرفای دوزخ سوق می دهد. هر یک از این راهها هدف جداگانه دارند و جهت مخالف هم می باشند. هر جهتی را امام و پیشوایی است و هر امام ویژگیها و نامهای خاصی دارد و پیروان آنها نیز از راه و شیوه ای مخصوص به خود برخوردار هستند !.

ستیز پیوسته ای که در آن هیچ سازش و آشتی وجود ندارد ، ستیز همیشگی میان راه خدا و راههای شیطان می باشد.

خداوند می فرماید : (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ

\* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١).

« ای اهل کتاب! همانا رسول ما آمد تا حقایق بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی پنهان می دارید برای شما بیان کند و بسیاری از خطاهای شما را ببخشد همانا برای هدایت شما از سوی خدا روشنایی و کتابی آشکار آمد. خداوند بدین کتاب هر کس را که از پی رضا و خشنودی در آید به راههای سلامت هدایت کند و آنان را از ظلمتها به نور راهبر گردد و به راه راست هدایت کند. »

ولایت خدا و هواخواهی و دوستداری اولیائش و پیروی از پیشوای برگزیده او و ذوب شدن در حزب صالحان، بی گمان همان ولایت الهی است. به همین دلیل است که مکاتب الهی و پیامبران و جانشینان آنها، مردم را به این ولایت فراخوانده و سفارش کرده اند.

ثانیاً: فلسفه آفرینش انسان در این جهان، برای آزمایش او بوده است تا بداند که آیا راست می گوید یا جزو دروغگویان است؟ آیا یکدل است یا اهل نفاق و دورویی است؟ بشر در هیچ چیز همانند پیروی از رهبران الهی و نپذیرفتن رهبری زراندوزان و زورمداران مورد امتحان و ابتلا قرار نمی گیرد. آیا می دانید چرا؟

در روح انسان تکبری است که باید حتماً بر آن چیره شود تا بهشتی گردد. اگر بشر نتواند با تلاش و کوشش خویش در این دنیا از چنگ این تکبر رهایی یابد در آخرت همین تکبر، او را به سوی دوزخ سوق خواهد داد.

ص: ۱۴

چرا که هر کس ذره ای تکبر در وجودش باشد، نمی تواند به بهشت گام نهد. کبر، آدمی را به یاوه گوییها و ادعاهای پوچ، همچون ادعای خدایی می کشاند. اگر تکبری که به فرعون دست داده بود به هر انسان دیگری هم دست دهد نمی تواند از آنچه فرعون ادعا کرده بود، خودداری کند، بالاخره او هم خواهد گفت که (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى).

هنگامی که انسان مأمور به اطاعت از کسی شود، آن هم نه به خاطر ثروت و یا هواخواهی بلکه به خاطر فرمان خدا، آنگاه دلش از غبار تکبر صاف و پاک شود. بدترین کوته اندیشی مردم به هنگام بعثت پیامبران علیهم السلام همین عامل بوده، چون آنان با خود می اندیشیدند که چگونه می شود از انسانهایی همانند خود فرمان برند؟! خداوند در قرآن کریم از قول آنان چنین نقل می کند:

(فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ) (۱).

« آیا ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت ما گمراه و در آتشها خواهیم بود. »

برخی ساده لوحان می پرسند: چرا خداوند مردم را با فرمانبرداری از پیامبران و امامان که از همین مردمان عادی اند، امتحان می کند؟ آیا بهتر نبود که خداوند پیامبران را به نیروهایی خارق العاده و ثروتهای هنگفت و فرزندان و یاران بی شمار مجهز می کرد تا مردم در اطاعت از آنان کمتر چون و چرا کنند؟!

ص: ۱۵

هرگز... زیرا در این صورت فلسفه امتحان و ابتلا، از بین می‌رفت و اطاعت مردم از آنان برای پاک کردن دلها از تکبر نبود و در نهایت فرمانبرداران پاک و منزّه نبودند تا شایسته ورود به بهشت باشند، بهشتی که جایگاه بندگان پاکی است که خود را از هرگونه شائبه شرک و کبر مبرا داشته‌اند.

امیر مؤمنان امام علی علیه السلام این فلسفه را چنین توضیح می‌دهد:

«خدا اگر می‌خواست آدم را از نوری که پرتوش چشمها را می‌زند و زیباییش خردها را مبهوت می‌کند و بوی خوشش دلها را می‌برد، بیافریند هر آینه می‌آفرید. اگر او را چنین می‌آفرید سرها در برابرش فرود می‌آمد و فرشتگان به آسانی از امتحانی که خداوند برای آنان قرار داد سربلند بیرون می‌آمدند. ولی خدای سبحان آفریدگان را به چیزهایی که ریشه و علّتش را نمی‌دانند گرفتار می‌کند و بدین شیوه آنها را می‌آزماید تا سرکشی و خودپسندی و کبر و غرور را از وجودشان دور فرماید» (۱).

آن حضرت در همین باره می‌فرماید:

«هنگامی که خداوند سبحان، رسولانش را برای هدایت مردم فرستاد، اگر اراده می‌کرد، می‌توانست گنجهای طلای ناب و باغهای پر از درختان میوه را در دسترس آنها بگذارد و آنها را با مرغان آسمان و جانوران زمین دمسازشان بدارد. و اگر چنین کرده بود مردم از روی ناچاری سر به فرمان آنها می‌نهادند و دیگر آزمایشی برای تشخیص خوب و بد وجود نداشت، واصل پاداش نیکی و درستی، و کیفر کجی و تبهکاری در روز رستاخیز از میان می‌رفت و هیچ کس اخبار آسمانی و وعده و وعید را راست نمی‌پنداشت. و آنان را که

ص: ۱۶

دعوت پیامبران را پذیرفته و همه گونه رنج و آزاری را تحمل کرده بودند، مزدی در میان نبود و ایزد متعال مؤمنان را سزاوار و شایسته ثواب نیکو کاران نمی نمود. اما او رسولانش را با عزم راسخ و پولادین و ظاهری ضعیف - مانند خود مردم - قرار داد و با قناعت چشم و دلشان را سیر کرد و با بی نیازی گوش و زبانشان را به راه راستی و درستی آورد». (۱)

سپس آن حضرت پس از سخنان مشروحی درباره دور بودن اولیای خدا از زخارف دنیوی می فرماید :

« ولی خداوند بندگانش را به انواع سختیها می آزماید و آنها را به عبادتها و مجاهدتها فرمان می دهد و با انواع سختیها گرفتارشان می کند تا تکبر و خودپسندی را از دلشان بزدايد و فروتنی را در نهادشان جای دهد.»

□ □  
« الله.. الله.. در سرنوشت تبهکاری و سرانجام شوم ستمکاری و بد فرجامی تکبر.. که آن از مصیبتهای بزرگ ابلیس است، و دام گسترده او است، که چون زهر کشنده دل ها را می میراند.. » (۲)

این چنین وحی مردم را به تسلیم در برابر پیامبران و اوصیا آنان فرمان می دهد و برای پیروی از آنها پاداشی بزرگ در نظر می گیرد. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود :

« محکم ترین بندهای ایمان عبارتند از : محبت و دشمنی در راه خدا و دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا.» (۳)

از امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود :

« هر که ما را نه از برای دنیا دوست بدارد از ما بهره اش را می گیرد و هر که با

ص: ۱۷

---

۱- (۱) - نهج البلاغه، خطبة قاصعه.

۲- (۲) - نهج البلاغه، خطبة قاصعه.

۳- (۳) - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۷.

دشمن ما دشمنی کند، نه به خاطر عداوت شخصی ای که خود با او دارد، روز رستاخیز با محمد و ابراهیم و علی به پیشگاه خداوند در آید.» (۱)

همان گونه که انسان با ولایت می تواند ریشه های تکبر و ادعای الوهیت را در درون خود بخشکاند می تواند با آن به جنگ طمع و شهوت های دنیوی برود. زیرا کسی که از اولیای خدا فرمان می برد، زورمداران و زراندوزان با وسایل گوناگون، همچون تبلیغات منفی، فشار اقتصادی، شکنجه بدنی و حتی تبعید و قتل به رویارویی و ستیز با وی بر می خیزند.

از آنجا که ولایت، آزمونی بزرگ برای انسانهاست، شرط قبولی اعمال نیز قرار داده شده است. زیرا هدف طاعت های دیگر، رام و خوار کردن روح فرعون مآب و ستمگر انسانی است. تا آن را برای اطاعت از خدا آماده کند. این روح باید برای اطاعت از پروردگارش رام شود و از طریق بندگی خدا از آلودگیهای کبر، شرک و شک، پاک و پاکیزه گردد.

این هدف با ولایت، کاملاً تحقق می یابد. زیرا، فروتنی بشر در برابر بشری همانند و ممنوع خود که از سوی خداوند مبعوث شده و هیچ نیروی خارق العاده یا ثروت هنگفتی ندارد و تنها و تنها برای اطاعت از فرمان خداوند انجام می شود، مسأله ای است که شدیداً از سوی نفس مورد مخالفت قرار می گیرد، تا آنجا که برخی برای فرار از ولایت، خواستار فرود آمدن عذاب خداوند می شوند.

اجازه دهید، برخی از روایاتی را که در برتری و فضیلت ولایت نقل

ص: ۱۸



شده بخوانیم تا از فضیلت بزرگ آنها آگاه شویم و بدانیم که چگونه در حدیث مشروحه از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که آن حضرت در پاسخ به پرسشهای یکی از کافران فرمود :

« ایمان دو گونه است : ایمان قلبی و ایمان زبانی. ایمان منافقان دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله از نوع دوم ایمان ( زبانی ) بود. هنگامی که شمشیر اسلام بر آنان چیره گشت و ترس ، آنان را فرا گرفت، به زبان ایمان آوردند ، اما به دل مؤمن نبودند. ایمان قلبی یعنی تسلیم بودن در برابر پروردگار. و هر که کارها را به صاحبش تسلیم کند از فرمان او سرباز نزند ، چنان که ابلیس از سجده در برابر آدم علیه السلام سرباز زد ، بیشتر ائمتها از اطاعت پیامبرانشان سر پیچی کردند و یگانه پرستی آنان سودی به حالشان نداشت . چنان که آن سجده های طولانی ابلیس برای وی سودمند نیفتاد که یک سجده ابلیس چهار هزار سال به طول می انجامید، اما ابلیس از این سجده ها جز زینت و زیور دنیا و قدرت بر وسوسه کردن مردم نمی خواست.

بنابر این نماز و صدقه جز با هدایت به راه نجات و طریق حق، سودمند نیستند». (۱)

از این رو خداوند پیروی و بندگی بنده ای را که از پذیرش ولایت سرباز نند ، قبول نمی کند گرچه او در این راه مشکلات و مشقتهای بسیاری هم متحمل شود. از امام صادق به نقل از پدراناش علیهم السلام روایت شده است.

« موسی بن عمران علیه السلام به مردی برخورد که دستهایش را رو به آسمان گرفته بود و دعا می کرد. حضرت موسی پی کار خود رفت و پس از هفت روز بازگشت و دو باره همان مرد را دید که دستهایش را بالا گرفته و دعا

ص: ۱۹

و زاری می کند و نیازش را از خدا می خواهد خداوند عز و جل به حضرت موسی وحی کرد که ای موسی اگر او آنقدر ما را بخواند تا زبانش بازایستد ، دعایش را اجابت نمی کنم ، مگر آنکه از دری که به او دستور داده ام ، نزد من وارد شود». (۱)

در واقع ولایت انسان ، محک اعمال اوست. اگر ولایتش صحیح باشد ، اعمالش نیز صحیح است و اگر ولایتش باطل باشد اعمالش نیز باطل است.

در حدیثی که ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده ، آمده است :

« اگر بنده ای، هزار سال بین رکن و مقام ، خدای را بندگی کند و سپس همچون گوسفندی مظلومانه ذبح شود، خداوند وی را با کسانی که به آنها اقتدا کرده و هدایتشان را پذیرا شده و روش آنان را پیموده است محشورش کند. اگر بهشتی باشند او هم بهشتی است و اگر دوزخی باشند او نیز دوزخی است». (۲)

همچنین ولایت ، وجههٔ جامعه است و بر آن حساب و پاداش مترتب می شود. امام علی از پیامبر اکرم از جبرئیل از خداوند عز و جل روایت کرده است که فرمود :

« به عزت و جلالم سوگند که تحقیقاً هر ملتی را که در مقابل ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خداوند تعیین نشده است، سر فرود آورند، مورد عذاب قرار خواهم داد. اگر چه آن ملت خود در کردارشان پاک و پرهیز کار بوده باشند و تحقیقاً از هر ملتی که در برابر ولایت پیشوای عادل که از سوی خداوند تعیین شده، سر فرود آورند گذشت می کنم اگر چه در کردارشان اشتباهات و لغزشهایی داشته باشند». (۳)

ص: ۲۰

---

۱- (۱) - یعنی ولایت پیامبر و اوصیای او.

۲- (۲) - صحیفهٔ سجّادیه ، ص ۵۶.

۳- (۳) - صحیفهٔ سجّادیه ، ص ۲۰۱.

اینجا است که در محدوده چهار چوب ولایت الهی، زندگی و سیمای امام سجّاد علیه السلام را مورد بحث و بررسی و شناخت قرار می دهیم. هیچ یک از پیامبران و امامان و جانشینان پرهیزکار آنان و علمای ربّانی در پی حکومت و سلطنت نرفتند و یا رهبری جنبشهای سیاسی را، به معنایی که ما می فهمیم، در دست نداشتند بلکه آنان برای پاک کردن دلهای مردم و جوامعشان از بت پرستی و طاغوت تلاش می کردند. با این وصف، مهم ترین فلسفه زندگی آنان تحقق این هدف نبوده تا گفته شود آنها در تحقق هدف با شکست رو به رو شدند، بلکه نخستین و مهم ترین هدف، آزمایش مردم بوده و آنان وحی الهی را بر مردم می خواندند، و به تعلیم و تزکیه ایشان همّت می گماشتند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (۱).

« او کسی است که برای بی سوادان رسولی از خود ایشان فرستاد که بر آنان آیاتش را می خواند و پاک می سازدشان و کتاب و حکمت را بدیشان می آموزد اگر چه اینان پیش از این در گمراهی آشکار بودند. »

آری، یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران و حرکتها و قیامهای اوصیا و اولیای آنها، آماده کردن مردم برای قیام به قسط و عدل بوده است، نه اینکه پیامبران خود در میان مردم به اجرای قسط و عدل پردازند و به تعبیر دیگر وکیل مردم در اجرای عدالت باشند که این تعبیر را وحی

ص: ۲۱

بایانی رسا مردود شناخته است. به این آیه از قرآن کریم دقت کنید :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (۱).

« ما پیامبران خود را به دلایل و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان ( عدل ) نازل کردیم تا مردم براستی و دادگری، قیام کنند و آهن را فرود فرستادیم که در آن قدرتی بسیار و سودهایی برای مردمان است تا خداوند بداند که چه کس او و رسولانش را با ایمان قلبی یآوری خواهد کرد که خداوند بس نیرومند و عزیز است. »

### امام سجاد وارث پیامبران

از آنجا که امام زین العابدین علیه السلام، رسالت پیامبران را از جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به ارث برده است، می توان گفت که مهم ترین و اولین فلسفه امامت ایشان همان فلسفه رسالت انبیا پس از دعوت مردم به خدا، یعنی آزمایش مردم بوده است و دیگر اهداف متعالی رسالت همچون برقراری عدل و داد و یاری مظلومان، در راستای همین حکمت جای دارند.

برای دیگر ائمه علیهم السلام شرایط تحقق اهداف پیش بینی شده بویژه هدف سیاسی فراهم شد. همان گونه که امیرمؤمنان دو بار با قریش جنگید، یک بار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحت رهبری آن حضرت و بار دیگر در زیر

ص: ۲۲

پرچم رسالت و در زمان امامت خود، و در کنار یاران برگزیده پیامبر.

امام حسن نیز با معاویه به رویارویی برخاست و به خاطر مصلحت مسلمانان دست از جنگ برداشت. امام حسین هم نخست با تمسک به روشهای صلح جویانه با معاویه رو به رو شد، سپس در برابر فرزند نا بکارش یزید، دست به شمشیر برد تا آنکه مظلومانه به شهادت رسید.

دیگر ائمه نیز هر یک به طور غیر مستقیم و با به کارگیری روشهای گوناگون ایفاگر نقشهای سیاسی خود بودند، حال آنکه شرایط عمومی دوران امام سجّاد، به خاطر عواملی که بعداً به بیان آنها خواهیم پرداخت، اقتضا می کرد که آن حضرت بیشتر به دعا و نیایش پروردگار روی آورد.

از این رو زندگی امام سجّاد علیه السلام تابلویی است که به نور پروردگارش درخشان شده و تجلی خیره کننده ایمان خالص و عشق شدید به خداوند و عبادت و بندگی اوست.

هنگامی که صفات امام علی بن الحسین علیهما السلام را از زبان امام باقر علیه السلام می خوانیم، پی می بریم که ولایت خدا و ولایت اولیایش یعنی چه؟ و چرا این همه بر آن تأکید شده است؟ و چگونه زندگی امام سجّاد پرتویی از این نور الهی است؟ امام پنجم حضرت محمد باقر می فرماید:

« علی بن الحسین علیهما السلام در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می خواند. پانصد درخت خرما داشت و پای هر درخت دو رکعت نماز می گزارد و چون به نماز می ایستاد رنگ سیمایش دگرگون می شد.

در نماز مانند بنده ای که پیش فرمانروای بزرگی ایستاده، می ایستاد

و اندامش از ترس خدا می لرزید. نماز را مثل کسی می خواند که گویا با نماز وداع می کند و می پندارد که دیگر نماز نخواهد خواند ، - و عمرش کفایت نخواهد داد که نماز بهتری به جا آورد. روزی در حال نماز یک طرف از ردای آن حضرت افتاد ، ردای خود را درست نکرد تا آنکه از نماز فارغ شد یکی از یارانش از این موضوع پرسید. او فرمود : وای بر تو آیا نمی دانی در برابر چه کسی ایستاده بودم ؟ براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد. آن مرد عرض کرد : پس ما هلاک شدیم ! فرمود : هرگز. بلکه خداوند با قرار دادن نوافل ، کمبود نمازها را جبران می کند.

حضرت همیشه در تاریکی شب با انبانی پر از درهم و دینار از خانه بیرون می رفت. و چه بسا که مواد غذایی و هیزم به دوش می کشید و به در خانه فقرا و مستمندان می رفت و در می زد و هر کس از خانه بیرون می آمد ، از آن اموال و غذاها به او می بخشید. وقتی به فقیر بخششی می کرد ، روی خود را می پوشانید تا شناخته نشود. چون امام رحلت نمود و آن بخششها قطع شد ، همه دانستند که آن شخص امام علی بن الحسین علیهما السلام بوده است. چون پس از وفاتش او را بر روی تخته نهادند تا بشویند ، پشت آن حضرت را نگریستند ، که همچون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود. زیرا بارهای سنگین غذا و پول را بر دوش می گرفت و به خانه فقیران می برد. روزی از خانه بیرون شد. رو پوش خزی بر دوش داشت. گدایی به آن حضرت بر خورد و از روپوش خوشش آمد. حضرت آن روپوش را به آن فقیر بخشید .

در زمستان جامه خزی می خرید و چون تابستان می شد آن را می فروخت و پولش را صدقه می داد. در روز عرفه جمعی را دید که گدایی می کردند. فرمود . وای بر شما در چنین روزی حاجتهای خود را از غیر خدا طلب می کنید؟!!

آن حضرت هیچ گاه با مادر خود ، هم غذا نمی شد. از او پرسیدند : ای فرزند رسول خدا شما بیشتر از همه کس به مادر خود نیکی می کنید و با او رابطه دارید پس چرا با او غذا نمی خورید ؟ فرمود : دوست ندارم دستم به سوی لقمه هایی دراز شود که چشم او قبلاً آن را نشانه گرفته باشد.

مردی به او گفت : ای فرزند رسول خدا من شما را در راه خدا دوست دارم. امام فرمود : « خداوندا ، من به تو پناه می برم از اینکه روزی در راه تو دوست داشته شوم در حالی که تو مرا دشمن بداری ».

بر ماده شتری بیست بار به حج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر بمرد دستور داد لاشه اش را به خاک سپارند تا مبادا درندگان او را پاره پاره کنند.

در باره خصوصیات او از کنیزش سؤال شد. گفت : آیا به تفصیل در باره اش بگویم یا خلاصه ؟ گفته شد : خلاصه. گفت : هرگز در روز برای او خوراک نیاوردم و در شب برایش رختخواب نگستردم !!

روزی با عده ای برخورد کرد که به وی ناسزا می گفتند. در برابر آنها ایستاد و فرمود : اگر راست می گوئید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می گوئید خداوند شما را بیامرزد.

چون طالب علمی به خدمتش می رسید ، می فرمود : وقتی طالب علم از

منزلش بیرون آید، قدم روی هیچ تر و خشکی نگذارد مگر آنکه تا طبقه هفتم زمین برای او تسبیح گویند.

صد خانوار از فقیران مدینه را سرپرستی می کرد و همواره مایل بود که یتیمان و بیچارگان و مسکینان که هیچ چاره ای نداشتند، بر سر سفره اش حاضر باشند. با دست خود به آنها غذا می داد و هر کدام عیال وار بودند، به خانواده آنها هم خوراک می داد. غذایی نمی خورد مگر آنکه از آن غذا به فقرا صدقه دهد.

بدلیل زیاد نماز خواندن هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست می انداخت و آن پوستها (پینه ها) را جمع می کرد و چون وفات یافت با وی به خاک سپردند.

بیست سال بر پدرش امام حسین علیه السلام گریست. هرگز خوراکی نزدش نمی گذاشتند مگر آنکه می دیدند که او می گیرد، تا آنجا که یکی از غلامانش عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا اندوه شما پایانی ندارد؟! امام فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر، «دوازده» پسر داشت که خدا یکی را از نظرش نا پدید کرد. او از بس گریست کور شد و موی سرش از شدت اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمید، حال آنکه پسرش زنده بود.

امّا من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خاندانم در کنارم کشته شدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرد؟».

کتابهای تاریخ از ذکر کرامات امام سجاد علیه السلام فراوان است (۱) و این البته

ص: ۲۶

---

۱- (۱) - برخی از این کرامتها را در پایان کتاب یاد خواهیم کرد.



شکفت نیست. زیرا امامی با این صفات ، شایسته برخورداری از فضل و کرامات الهی است. آیا مگر خداوند بندگان صالح خویش را با اجابت دعاهایشان مورد تکریم قرار نمی دهد؟ که خود فرموده است :

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (۱).

« و پروردگارتان فرمود : مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. »

پس چگونه می شود که خداوند دعای کسی را که در عشق به او ذوب شده تا آنجا که از شدت عبادت ، بیم مرگش می رود ، اجابت نکند ؟

اجازه دهید با هم روایت زیر را بخوانیم و سپس آن را با داستانهایی که قرآن در باره بندگان صالح خداوند نقل کرده است به مقایسه بگذاریم ، تا در یابیم که هر دو ، در واقع دو رودخانه اند که از یک جا سر چشمه می گیرند.

ابراهیم ادهم روایت کرده که : من با قافله در صحرا می رفتم کاری پیش آمد و از قافله جدا گشتم. پس ناگهان با کودکی که در حال راه رفتن بود برخورد کردم. گفتم : سبحان الله ! صحرائی بی آب و علف و کودکی که در آن راه می رود؟! پس به کودک نزدیک شدم و به او سلام دادم. کودک جواب سلام را گفت. پرسیدم : کجا می روی ؟ گفت : به خانه پروردگار ، گفتم : عزیزم ! تو کوچکی رفتن به خانه خدا نه بر تو واجب است و نه از سنت است. گفت : ای پیر مرد ! هنوز کوچک تر از مرا ندیده ای که بمیرد؟! پس گفتم : آذوقه و مرکب کو ؟ گفت : آذوقه ام تقواست

ص: ۲۷

و مرکبم پاهایم و مقصدم مولایم. گفتم: غذایی همراه تو نمی بینم؟ گفت:

پیر مرد آیا نیکوست که کسی تو را به میهمانی فراخواند و تو از خانه ات با خود غذا ببری؟ گفتم: نه. گفت: کسی که مرا به خانه اش فراخوانده خودش سیر و سیرابم می کند. گفتم: بیا سوار شو تا از حج باز نمایی. گفت:

وظیفه من جهاد و کوشش است و رساندنم به مقصد دست اوست. مگر این سخن خداوند را نشینده ای که فرمود:

□  
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۱).

« و کسانی که به خاطر ما جهاد کنند، به راههای خویش هدایتشان کنیم و خداوند با نیکو کاران است. »

وی گوید: در همین حال و هوا بودیم که ناگهان جوان نیکو چهره ای با جامه سپید و زیبایی نمایان شد و با آن کودک معانقه کرد و بر او درود فرستاد. من به سوی جوان پیش رفتم و به او گفتم: تو را به خدایی که زیبایی آفرید سوگند که این کودک کیست؟ گفت: او را نمی شناسی؟! او علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. پس جوان را رها کردم و سراغ کودک رفتم و گفتم: تو را به پدران سوگند که این جوان کیست؟ فرمود: او را نمی شناسی؟ او برادرم خضر است که هر سال نزد ما می آید و بر ما درود می فرستد گفتم: تو را به حق پدران سوگند آیا بما نمی گویی که چسان بی توشه و آذوقه در این بیابان ره می سپری؟ گفت: من با توشه، این صحرا را در می نوردم و توشه ام چهار چیز است. گفتم: آنها

ص: ۲۸

کدامند؟ فرمود: دنیا را با این همه گستردگی، مملکت خداوند می دانم، و تمام مخلوقات را بندگان و کنیزکان و عیال او بحساب می آورم و اسباب و ارزاق را به دست خدا می دانم و قضای او را در تمام زمین خدا جاری و نافذ می بینم. عرض کردم: چه خوب توشه ای داری زین العابدین! تو با این توشه از کوره راهای آخرت عبور کنی پس معلوم است که می توانی از از کوره راهای دنیوی هم برهی! (۱)

حماد بن حبيب كوفي القطان نیز داستان مشابهی را نقل کرده و گفته است:

در «زباله» (۲) از قافله جدا ماندم. چون شب فرارسید، به درختی بلند پناه بردم. چون تاریکی بیشتر شد ناگهان جوانی را دیدم که با جامه ای سپید که بوی مشک از آن به مشام می رسید، می آید. تا آنجا که توانستم، خود را پنهان کردم. جوان آماده نماز شد. سپس ایستاد در حالی که می گفت: ای کسی که ملکوت همه چیز به دست توست و با جبروت خویش بر همه چیز چیره گشتی در دلم سرور اقبال بر خودت را داخل کن و مرا به میدان فرمانبردارانت ملحق فرما.

سپس نمازش را شروع کرد. چون دیدم اندامش آرام یافته و حرکاتش سکون گرفت، به سوی محلی رفتم که او در آنجا وضو گرفته بود، ناگاه چشمه جوشانی دیدم. من نیز برای نماز آماده شدم و به او اقتدا کردم.

ناگهان محرابی دیدم که گویا در همان وقت پدیدار شد، او را دیدم که هر گاه به آیه ای که در آن ذکر از وعده و وعید بود، بر می خورد با ناله

ص: ۲۹

---

۱- (۱) - بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳، قصه ابراهیم.

۲- (۲) - نام محلی در راه مکه.

و زاری آن را تکرار می کرد. پس چون شب رو به پایان می رفت ایستاد و گفت: «ای کسی که گم گشتگان او را قصد می کنند، رهنمایش می یابند، و بیمناکان قصدش می کنند پناهگاهش می یابند، و عابدان به او پناه می برند و او را سر پناه خویش می یابند. کی آرام می یابد کسی که بدن خویش را برای غیر تو به زحمت انداخته و چه زمانی شاد می شود کسی که جز تو دیگری را قصد کرده است؟ معبودا! تاریکی پایان می گیرد در حالی که من در خدمت به تو کاری نکرده ام، و از چشمهٔ مناجات تو سینه را سیراب نساخته ام. بر محمد و آل او درود فرست و سزاوارترین دو کار را نسبت به من به انجام رسان. ای مهربان ترین مهربانان!». من ترسیدم او از دستم برود، و کارش بر من نهان ماند. از این رو به او در آویختم و گفتم:

تو را به خدایی که گزند رنج و خستگی را از تو برداشت و لذت ترس را به تو عطا کرد چرا بال رحمت و کنف رقت خویش را از من دریغ می داری، که من سر گشته و حیرانم؟ فرمود اگر تو گل تو راست باشد سر گشته نباشی.

در پی ام روان شو. چون زیر درخت رسید. دستم را گرفت، در نظرم آمد که زمین زیر پایم کشیده می شد. صبحگاهان به من گفت: مزده بده که این مکه است. فریادها را می شنیدم و زایران خانه حق را می دیدم. گفتم: به خدایی که در روز قیامت و تنگدستی به او امیدوارم تو را سوگند می دهم، که کیستی؟ گفت: حال که قسم دادی، بدان که من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. (۱)

ص: ۳۰

آری ، امام اخگری از پرتو خیره کننده ایمان و شراره ای از آتش بر فروخته رسالت بود.

تاریکی بر خیابانهای مدینه سایه می گسترد. مردم به خانه های خود خزیده بودند ، باران می بارید باد سرد زمستانی می وزید.  
« زهری » گوید :

زین العابدین علیه السلام را دیدم که آرد بردوش گرفته بود و می رفت عرض کردم : ای فرزند رسول خدا ! این چیست ؟  
فرمود: قصد سفر دارم. توشه ای آماده کرده ام تا به جایی تسخیرناپذیر ببرم.

« زهری » گوید : گفتم : این غلام من است اجازه ده آن بار را بردوش گیرد. حضرت نپذیرفت. گفتم : بدهید من آن را بر  
دوش گیرم و شما را از بردن آن آسوده کنم. حضرت فرمود: زحمت رساندن توشه سفر را می خواهم خود تحمیل کنم تا  
ورودم را به آنجا که قصد کردم نیکو گردد. و افزود :

به حق خداوند از تو می خواهم که از من جدا شوی و مرا و گذاری.

زهری از آن حضرت جدا شد. پس از چند روز ، زهری به آن حضرت گفت : ای فرزند رسول خدا من از آن سفری که در  
آن شب در باره آن سخن می گفتم ، اثری نیافتم ! ؟

امام فرمود : آری ! چنان نبود که تو پنداشتی ، مقصودم سفر آخرت بود که برای آن آماده می شدم. سپس آن حضرت هدف  
خود را از بردن آن توشه در شب به خانه های نیازمندان ، توضیح داد و گفت : آمادگی برای مرگ بادوری از حرام ، و ایثار  
در راه خیر به دست می آید. (۱)

ص: ۳۱

در واقع ریشه های شخصیت امام زین العابدین علیه السلام در افق معرفت او به خداوند ، یقین او به قیامت ، و آگاهی اش به سرعت گذرایی که ساعات شبانه روزی عمر انسان را می بلعد ، و فراوانی واجبات و تکالیف ، امتداد می یافت !

وقتی کسی از او می پرسید : چگونه صبح کردی ای فرزند رسول خدا ؟ می فرمود :

« صبح کردم در حالی که از من هشت تقاضا شده است : خداوند عمل به فرایضش را از من می خواهد و پیامبر صلی الله علیه و آله عمل به سنتش. خانواده قوت می خواهد و نفس شهوت و شیطان می خواهد که پیروی اش کنم و آن دو فرشته نگاهبان خواستار راستی عملند و ملک الموت روح را می خواهد و قبر جسد را. من در میان این هشت تقاضا قرار دارم. » (۱)

آن حضرت نمودار شکوهمند این آیه از قرآن بود :

﴿الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (۲).

« کسانی که خدای را ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می کنند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند ( و می گویند ) پروردگار اینها را بیهوده نیافریدی. منزهی تو پس ما را از رنج آتش در امان نگاه دار. »

او چنان در محبت و عشق خدا غوطه ور بود که رودهای عشق و محبت به صورت راز و نیازهایی ، که تاریخ تنها گوشه اندکی از آنها را در

ص: ۳۲

---

۱- (۱) - فی رحاب ائمه اهل البیت، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲- (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

« صحیفه » ای معروف به « سجّادیه » ثبت کرده است ، بر لبانش جاری می شد. بیایید با هم به یکی از این راز و نیازهای پر شکوه و جذاب که چشمها را خیره می سازد ، گوش فرا دهیم :

« همانا همّت به سوی تو منقطع شده و رغبتم به طرف تو برگشته است پس تو مراد منی نه دیگری ، و بیداری و خوابم فقط از برای توست نه جز تو .

و دیدارت پر تو و روشنی چشم من است و اتصال توبه من نفس من است ، اشتیاقم به توست و سرگشتگی ام در محبت تو و دلباختگی ام به عشق توست .

خشنودی تو آرزویم و دیدنت نیازم و در کنار تو بودن تقاضایم و نزدیکی به تو منتهای درخواست من است . آرام و راحتم در راز و نیاز با توست ، داروی بیماری ام نزد توست و شفای تشنگی ام و خنک کننده سوزش درونم و رفع گرفتاری ام همه در درگاه توست . پس در وحشتم انیس من باش ، لغزشم را بکاه و بپوشان و توبه ام را بپذیر و دعایم را پاسخ گوی و خود نگهدار عصمت من و بی نیاز کننده تهیدستی ام باش . مرا از خود جدا و دور مکن ای نعیم و بهشت من و ای دنیا و آخرت من ای مهربان ترین مهربانان .» (۱)

کدامین قلب سرشار از ایمان است که سر چشمه چنین سخنان پر شور و تابناکی است ؟ کدامین قلب فروخته از شوق خداست که با عشق به خدا این گونه با او راز و نیاز می کند ؟ آری... تنها قلب این امام است ، که نماز ، محبوب ترین کارها نزد اوست و ذکر خدا شغل او و عبادت صبغه و نشانه زندگی اوست ! روزی بر خلیفه اموی ، عبد الملک بن مروان ، وارد شد . عبد الملک از دیدن نشانه سجود بر پیشانی امام علی بن الحسین علیهما السلام به شگفتی افتاد و گفت : ای ابو محمد ! آثار کوشش و اجتهاد بر تو ظاهر

ص: ۳۳

گشته ، و خداوند نیکی و پاداش خود را برای تو تضمین کرده ، تو پاره تن رسول خدایی و با او نسبت نزدیک و استواری داری. تو بر خاندان و معاصرانت صاحب فضیلت بزرگ هستی و هیچ کسی مانند تو و نه پیش از تو از فضل و علم و دین و تقوا برخوردار نگشته است جز نیاکان گذشته ات.

عبد الملک همچنان امام را می ستود که آن حضرت فرمود :

« هر آنچه یاد کردی و وصف نمودی همه از فضل خدای سبحان و تأیید و توفیق او بود پس کجا می توان شکر آنچه را که بر ما ارزانی داشته است به جای آورد.

ای امیر مؤمنان؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان در نماز می ایستاد که پاهایش ورم می کرد و چنان روزه می گرفت که از تشنگی دهانش خشک می شد. به او گفته شد :

ای رسول خدا آیا مگر خداوند گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزد ؟ فرمود :

آیا من بنده ای سپاسگزار نباشم ؟ سپاس خدای را بر آنچه نعمت داد و آزمود و سپاس در انجام و آغاز.

به خدا سوگند اگر اعضايم پاره پاره شوند و سیلاب اشک بر دامانم روان گردد ، هنوز شکر یک دهم یکی از هزاران هزار نعمت خداوند را که شمارشگران ، از شمارش آنها عاجزند ، نتوانسته ام به جای آورم.

و تمام ستایش ستایشگران نمی تواند با یکی از این نعمتها برابر شود ، نه به خدا. خداوند مرا می بیند که هیچ چیز از سپاس و یاد او در شب یا روز ، در نهان یا آشکار بازم نمی دارد. اگر برای خانواده ام و نیز برای دیگر



مردمان ، از خاص و عام ، بر من حق و حقوقی نبود ، که ادای آنها تا آنجا که در توان من است بر من واجب باشد ، هر آینه با دو دیده ام به آسمان و با قلبم به خدا می نگریستم و این نگاهها را باز پس نمی گرفتم تا آنکه خداوند که بهترین داوران است کار مرا تمام سازد.»

امام گریست و عبد الملک نیز گریه سر داد و گفت : چه تفاوت بزرگی است میان بنده ای که در جستجوی آخرت است و برای آن می کوشد و بنده ای که در پی دنیا است از هر راهی که آنرا بدست آورد ، به راستی در آخرت او را هیچ بهره ای نیست سپس به امام روی کرد و از نیازهایش پرسید و از مقصودی که به خاطر آن پیش عبد الملک آمده بود و شفاعتش را پذیرفت و به او انعام داد.»

وقتی « طاووس » آن حضرت را در اواخر شب دید که بر گردخانه کعبه طواف می کند از او کارهای شگفتی مشاهده کرد ، تا آنجا که دلش به حال امام می سوزد. طاووس مشاهداتش را این گونه بیان می کند :

اُمّی سَجّاد علیه السلام را دیدم که از شب تا سحر طواف و عبادت می کرد ، چون هیچ کس را ندید به آسمان نگریست و گفت :

« معبودا! ستارگان آسمانهایت فرونشستند وچشمان مخلوقات آرام یافتند، ودرهایت به روی گدایان باز شده است. به سویت آمده ام تا مرا بیامرزی و به من رحم آوری و سیمای جَدّم محمّد صلی الله علیه و آله را در عرصات قیامت به من بنمایانی.»

سپس گریست و گفت :

« به عزّت و جلالت سوگند من با نافرمانی ام قصد مخالفت تو را نداشتم، و اگر عصیان تو را کرده ام به تو شک نداشته و به شکنجه ات نادان نبوده ام

و خویش را در معرض مجازات تو قرار نداده ام. امّا نفسم، گناهم را برایم آراست، پرده پوشاننده تو بر من فرو افتاد و مرا بر این کار یاری کرد، پس اکنون چه کسی مرا از عذاب تو می رهاوند؟ و اگر تو ریسمانت را از دست من ببری به ریسمان چه کسی چنگ زخم؟ پس وای از فردای بدی که می خواهم در برابرت بایستم، آن هنگامی که به سبک باران گفته شود: بگذرید و به گرانباران گفته شود: فروفیتید پس آیا من با سبکباران خواهم گذشت، و یا با گرانباران خواهم ماند؟ وای بر من، هر چه عمرم طولانی تر شد گناهانم افزون گشت و هیچ توبه نکرده ام. آیا نوبت آن فرا نرسیده که از پروردگارم شرم کنم؟»

سپس گریست و این ابیات را خواند :

أَتُخْرِطُ بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَحَبَّتِي (۱) أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ فَبَاحِ رَزِيَّتِي وَمَا فِي الْوَرَى خَلَقَ جَنِّي كَجَنَائِي (۲)

سپس گریست و فرمود :

« منزهی تو! معصیت می شوی امّا انگار که نمی بینی و شکیب می ورزی گویی که معصیت نمی شوی. به مخلوقات با کارهای نیک دوستی می کنی آن چنان که گویی تو به آنان نیازمندی حال آن که سرورم تو از آنان بی نیازی.»

سپس بر زمین به سجده افتاد. طاووس گوید: به او نزدیک شدم و سرش را بلند کردم و بر زانوانم نهادم و گریستم تا آنجا که اشکهایم بر گونه های مبارکش جاری شد. پس امام نشست و گفت :

ص: ۳۶

---

۱- (۱) - ای غایت آمال من آیا مرا به آتش می سوزانی؟ پس امید و محبت من کجاست؟

۲- (۲) - با کرداری نا پسند و زشت به نزدت آمدم در حالی که در میان مخلوقات هیچ کس جنایتی را که من مرتکب شده ام انجام نداده است.

« چه کسی مرا از ذکر پروردگار باز داشت »؟!

گفتم : من طاووس هستم ای فرزند رسول خدا این همه زاری و شیون برای چیست ؟ ما باید چنین گریه و زاری سر دهیم که همه نافرمان و گنهکاریم. اما پدر تو حسین بن علی علیهما السلام و مادرت فاطمه زهرا علیها السلام وجدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

امام به من نگاهی کرد و فرمود :

هیئات ! هیئات ! ای طاووس با من از پدر و مادر و نیایم سخن مگوی.

خداوند بهشت را برای کسی آفرید که فرمانش برد و نکویی کند ، گرچه غلامی حبشی باشد و دوزخ را برای کسی آفرید که عصیانش کند گرچه قرشی زاده باشد. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید :

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ) (۱)؛ «پس چون در صور دمیده شود نه خویشاوندی میان آنهاست و نه پرسش شوند .»؟

به خدای سوگند سود نرساند تو را فردای قیامت مگر کردار نیکویی که پیش فرستاده ای .» (۲)

از آنجا که امام زین العابدین علیه السلام ، خداوند را دوست می داشت کار خود را به او وانهاد و کاملاً تسلیم او بود. در این باره به داستانی که از زبان آن حضرت نقل شده است ، توجه فرمایید :

« به بیماری سختی دچار شدم. پدرم به من گفت : چه چیزی میل

ص: ۳۷

---

۱- ((۱)) - سورة مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۲- ((۲)) - ماجرای امام با طاووس در مسجد الحرام.

داری؟ گفتم: میل دارم از کسانی باشم که بر آنچه خداوند، برایم تدبیر کرده راضی باشم و چیزی به او پیشنهاد نکنم. فرمود: آفرین شبیه ابراهیم خلیل گشتی که وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟ پاسخ داد: به پروردگارم پیشنهادی عرضه نمی‌کنم بلکه خداوند مرا بس است و او خود خوب و کیلی است».

بدین سان خداوند او را دوست می‌داشت و مورد اکرام و تقدیر خود قرار می‌داد و بر مقامش می‌افزود و به وسیله او تقدیر خودش را جاری می‌ساخت و مردم را به گردن نهادن به رهبری او ملزم می‌کرد.

داستان زیر از غایت عشق و محبت خداوند به امام زین العابدین علیه السلام حکایت می‌کند. این داستان را گروهی از عباد و فقهای بصره یعنی ثابت بنانی، ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه غلام، حبیب فارسی و مالک بن دینار نقل کرده اند، برای شناخت بیشتر این افراد به نقل مطالبی درباره این گروه که در حاشیه کتاب بحار الانوار آمده است، می‌پردازیم:

۱- ثابت بنانی: از تابعین بود. ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء (ج ۲، ص ۲۶۸ تا ص ۳۳۳) در باره او چنین می‌نویسد: ثابت از متعبدان و متهجدان عارف بود. ابو نعیم گوید: وی از بسیاری از صحابه مثل ابن عمر و ابن زبیر و شداد و انس روایت کرده است و بسیاری از تابعان نیز از وی روایت کرده اند مثل عطاء بن ابی رباح و داوود بن ابی هند و علی بن زید بن جدعان و اعمش و...

۲- ایوب سجستانی: او نیز از تابعین بود. ابو نعیم در حلیه الاولیاء

( ج ۳ ، از ص ۳ تا ص ۱۴ ) راجع به او می نویسد : واز ایشان سرور عباد و رهبان ، منور به یقین و ایمان ، سجستانی ایوب بن کیسان است.

وی فقیهی دانشمند و عابدی بود که بسیار به حج می رفت. از مردم مأیوس و با خدا مأنوس بود.

ایوب از انس بن مالک و عمرو ابوالعتاهیه و حسن و ابن سیرین و ابو قلابه حدیث نقل می کرد.

اردبیلی در جامع الرواه ج ۱ ص ۱۱۱ گوید : ایوب بن ابی تمیمه کیسان سختیانی العنزی البصری ، کنیه اش ابو بکر و آزاد شده عمار بن یاسر بود.

عمار خود بنده ای آزاد شده بود بنابراین او آزاده شده شخصی آزاده شده به شمار می آید. سرش را سالی یک بار می تراشید و چون موهایش بلند می شد فرق باز می کرد. وی در سال ۱۳۱ ه در پی انتشار طاعون در بصره ، از دنیا رفت.

۳ - صالح مری : پدرش بشیر نام داشت. ابو نعیم در حلیه الاولیاء ( ج ۶ ص ۱۶۵ ) در باره او می نویسد : قاری پرارج و واعظ پر هیزکار ابو بشیر صالح مری ، صاحب قرائت و ترس و اندوه بود. نیکان را به حرکت وامی داشت و با بدان به ستیزه بر می خاست.

□  
از حسن و ثابت و قتاده و بکر بن عبد الله مزنی و منصور بن زاذان و جعفر بن زید و یزید رقاشی و میمون بن سیاه و ابان بن ابی عیاش و محمد بن زیاد و هشام بن حسان و جریری و قیس بن سعد و خلیل بن حسان روایت نقل می کرد.

۴ - عتبه غلام : آزاده بزرگوار و پاک از تیرگیها و بیدار به شهادت

و کلام. عبید الله بن محمد گوید: وی عتبه بن ابان بن صمعه بوده و پیش از پدرش از دنیا رفت. از رباح قیسی در باره تسمیه او به غلام پرسش کردند گفت: او مردی متوسط الحال بود. اما ما او را غلام می نامیدیم زیرا او در عبادت غلام رهان بود. وی در جنگ روم در قریه حباب به شهادت رسید.

ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (ج ۶ ص ۲۲۶ تا ۲۳۸) مفصلاً در باره او سخن گفته است.

۵ - حبیب فارسی: ابو نعیم در حلیه الاولیاء (ج ۶ ص ۱۴۹) گوید:

ابو محمد فارسی از ساکنان بصره و صاحب کرامات و مستجاب الدعوه بود.

حضورش در مجلس حسن بن حسن و تأثیر موعظه حسن بر دل او موجب گشت که چشم از دنیای فانی بپوشد و به جهان آخرت روی کند. او فقط در چهار بار مجموعاً چهل هزار (درهم) صدقه داد.

۶ - ابو یحیی مالک بن دینار: ابو نعیم طی شرح مفصلی در حلیه الاولیاء (ج ۲ از ص ۳۵۷ الی ص ۳۹۸) در باره او می نویسد: او عارف و خدا ترس بود. شهوتهای دنیوی را ترک گفته و در مبارزه با نفس بر آن پیروز می شود.

### استجاب دعای امام سجّاد

از ثابت بنانی نقل شده است که گفت: من به همراه عده ای از عباد بصره همچون ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه غلام، حبیب فارسی و مالک بن دینار به حج مشرف شده بودیم. چون به مکه رسیدیم متوجه کمبود آب شدیم. کمبود بارندگی موجب تشنگی بیش از حد مردم شده بود.

مکیان و زایران خانه حق، به ما التماس کرده و می خواستند که آبشان دهیم. آنگاه ما به کعبه رفتیم و طواف کردیم و با خضوع و زاری در کنار خانه کعبه به دعا پرداختیم اما دعاهایمان اجابت نشد. ما در همین حال و هوا بودیم که ناگهان جوانی که حزن و اندوه از چهره اش می بارید، نمایان شد. چند بار به گرد کعبه طواف کرد و آنگاه به سوی ما آمد و گفت:

ای مالک بن دینار و ای ثابت بنانی و ای ایوب سجستانی و ای صالح مری و ای عتبه غلام و ای حبیب فارسی و ای سعد و ای عمر و ای صالح اعمی و ای رابعه و ای سعدانه و ای جعفر بن سلیمان!

ما گفتیم: بفرماید ای جوان. پرسید: آیا در میان شما یکی نیست که خداوند او را دوست بدارد؟ گفتیم: ای جوان بر ما دعا کردن است و بر او اجابت گفتن. گفت: از کعبه دور شوید که اگر در میان شما یک تن بود که خدا او را دوست می داشت دعایش را پاسخ می گفت.

سپس خود به کعبه در آمد و به سجده بیفتاد. می شنیدم که در سجده اش می گفت: سرورم تو را به محبتت به من سوگند، مکیان را از باران سیراب کن.

ثابت گوید: هنوز سخنش تمام نشده بود که باران همچون دهانه های مشک باریدن گرفت. پرسیدم: ای جوان! از کجا دانستی که خداوند تو را دوست دارد؟!

فرمود: اگر او مرا دوست نمی داشت به زیارت خودش فرامی خواند.

پس چون مرا به دیدار خویش نایل گردانید دانستم که دوستم دارد. بنابر این او را به محبتش به من سوگند دادم و او هم دعایم را اجابت فرمود.

سپس از ما دور شد و این ابیات را خواند:

مِنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ يُعْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَكَرَكَ الشَّلْهَى (۱) مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ لَهِيَ طَاعَهُ اللَّهُ وَمَا ذَا لَهِيَ (۲) مَا يَضْنَعُ الْعَبْدُ بغير التُّقَى وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقَى (۳)

پس گفتم: ای مکیان این جوان که بود؟ گفتند: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. از منهل بن عمرو در خبری نقل شده است که گفت: به حج رفتم و با علی بن الحسین علیهما السلام دیدار کردم. او پرسید: حرمله بن کاهل چه می کند؟ گفتم: او را زنده در کوفه دیدم. پس آن حضرت دستهایش را بالا برد و سپس گفت: خدایا گرمای آهن را به وی بچشان! خدایا حرارت آتش را به وی بچشان! پس از مدتی به سوی مختار رفتم. ناگاه دیدم عدّه ای دوان دوان به سوی او آمدند و عرض کردند: ای امیر مژده! حرمله دستگیر شد.

حرمله از چنگ مختار گریخته و خود را پنهان کرده بود. مختار نیز دستور داد تا دستها و پاهایش را قطع کنند و به آتش بسوزانندش.

امام زین العابدین علیه السلام هر روز دعا می کرد که خدا قاتل پدرش را به وی مقتول بنمایاند. پس چون مختار قاتلان امام حسین علیه السلام را کشت، سر عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد را با فرستاده ای از جانب خود به سوی

ص: ۴۱

- 
- ۱- (۱) - هر که پروردگار را شناخت و شناخت خداوند او را بی نیاز ساخت، تیره روز و بد بخت است.
  - ۲- (۲) - آنچه او در راه طاعت خدای انجام داده و آنچه در این راه دیده است؛ بر طاعت وی چه زیانی رساند؟
  - ۳- (۳) - بنده جز تقوا چیزی فراهم نسازد چرا که عزت همه از آن پرهیز کار است.





آن حضرت فرستاد و به فرستاده اش گفت: او (سجّاد علیه السلام) شب را به نماز می ایستد و چون سپیده بردمد نماز صبح می خواند، و می خوابد، سپس بر می خیزد و مسواک می کند و آنگاه برایش غذا می آورند. پس چون به در خانه آن حضرت رسیدی، در باره او پیرس. اگر گفتند که بر سفره نشسته و غذا پیش رویش نهاده اند، از او اجازه ورود بگیر و این هر دو سر را بر سفره او بنه و بگو که مختار به تو سلام رساند و گفت: ای فرزند رسول خدا خداوند انتقام تو را گرفت.

فرستاده مختار، مأموریت خود را همان گونه که دستور گرفته بود انجام داد. پس چون امام زین العابدین علیه السلام سرهای ابن زیاد و ابن سعد را بر سفره گذاشت دید به سجده در افتاد و گفت: «خدا را سپاس که دعایم را مستجاب کرد و کین مرا از قاتلان پدرم گرفت».

آنگاه برای مختار دعا کرد و برای او پاداش نیکو درخواست کرد (۱).

هنگامی که به گوشه ای از شخصیت امام زین العابدین علیه السلام پی می بریم و با فنای او در ذات خداوند و ذوب او در عشق خداوندی و خلوصش از آلودگیهای مادی آشنا می شویم، به گوشه ای از فلسفه ولایت و رهبری نیز آگاهی می یابیم و می توانیم بفهمیم که چرا در اسلام آیات و روایات این همه بر اصل ولایت و رهبری سفارش و تأکید کرده اند. زیرا ولایتی همچون ولایت امام سجّاد علیه السلام است که توان پالایش نفس انسانی را دارد.

و آن را به معراج کمال می رساند.

ص: ۴۳

ولایت پیامبران و امامان به جامعه مؤمن ، رنگ ایمان می بخشد و عمل به تعالیم اولیای خدا را برای آن آسان می گرداند و به جامعه امکان حرکت در پی این الگوها و شخصیت‌های خدایی و پیروی از آنان را می دهد.

بعلاوه این گونه رهبری ، گلزار عشق به خدا را در دل مردم آبیاری می کند و آن را از پژمردگی و افسردگی در امان می دارد ، چرا که دوستی و محبت اولیای خدا از محبت خداوند سر چشمه می گیرد ، همچنان که جویبارها از چشمه ای جوشان. حتی می توان گفت که محبت اولیای خدا امتداد محبت خداست ، البته شواهد و نمونه های فراوانی می توان برای این سخن ارایه داد.

چگونه شخصی می تواند ادعای خدا دوستی کند اما کسی همچون امام زین العابدین علیه السلام را که با عبادت و تهجد به درگاه خداوند ، در عشق خدا غرق شده است ، دوست نداشته باشد؟! آیا مگر خداوند نفرموده است :

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (۱).

« بگو اگر مرا دوست دارید، از من پیروی کنید تا خداوند دوستتان بدارد. »

اینک بیاید تا جرعه ای از این چشمه جوشان عشق خدا بر داریم...

بیاید بیش از گذشته دوستان خدا را دوست بداریم ، باشد که دل‌های ما از هواهای دنیوی و از محبت مردم ناپاک و پست ، پاک و پاکیزه گردد...

ص: ۴۴

### اشاره

امام زین العابدین علیه السلام در کوران رویدادهای سیاسی که در تکوین امت اسلام و ترسیم خطوط و ویژگیهای تاریخی آن نقش بسزایی داشتند، قرار گرفته بود.

در خانه امیر مؤمنان امام علی علیه السلام دیده به جهان گشوده بود. در آن هنگام امام علی مبارزه ای تلخ با دشمنان اسلام در جمل و صفین و نهران را آغاز کرده بود. پدر حضرت سجّاد، امام حسین، در آن روزگار علاوه بر همکاری با پدرش در اداره امور مسلمانان، فرماندهی سپاه اسلام را نیز بر عهده داشت.

بی گمان این رویدادهای سهمگین که تا امروز نیز پس از گذشت چهارده قرن در محیط ما تأثیر داشته، در شخصیت این مولود بزرگوار، اثر شگرفی از خود بر جای نهاد. این برهه پر آشوب با قتل خلیفه سوم توأم بوده و از پی آن بنی امیه به خونخواهی عثمان برخاستند.

### مادر امام سجّاد

در کتابهای تاریخ آمده است که مادر امام سجّاد علیه السلام «شهربانو» دختر

آخرین پادشاه ساسانی « یزدگرد سوم » بوده است.

امپراتوری ایران ، همچون هر نظام جاهلی دیگر بر ظلم و ستم و سیاستهای طبقاتی استوار بود. با درخشیدن نور اسلام ، این نظام همچون درختی پوک و پوسیده که از وزش بادهای سهمناک ریشه کن می شود ، نابود شد. پادشاه ایران از شهری به شهری می گریخت تا آنکه سرانجام در خراسان به قتل رسید و خانواده اش در همان شهر ماندگار شدند تا آنکه خراسان در روزگار خلافت عثمان در سال ۳۲ هجری به دست مسلمانان فتح شد و خانواده امپراتور مقتول ایران ، به اسارت مسلمانان در آمدند و به مدینه آورده شدند. چون آنها را در پیشگاه خلیفه سوم و اصحاب بزرگ پیامبر حاضر کردند ، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب عثمان را به گرامیداشت خاندان یزدگرد تشویق کرد و بدین منظور حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او خواند که فرموده بود : « عزیزان قومی را که به ذلت افتاده اند ، گرامی دارید ». شاید یکی از حکمتهای این سخن دلجویی از مردمی باشد که همواره سران و بزرگان خود را مورد احترام قرار می دادند ، تا مبادا پرده های کینه و دشمنی میان آنان و پذیرش اسلام ، مانعی ایجاد کند. چون عثمان در این باره درنگ کرد ، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود :

« به خاطر خدا سهم خود و سهم بنی هاشم را از اینان آزاد کردم ».

انصار و مهاجران نیز در این کار از آن حضرت پیروی کردند. خلیفه هم چاره ای جز این فرا روی خود ندید. آنگاه امام علی پیشنهاد داد که هر یک از اسرا را به حال خود بگذارند تا همسری مناسب برای خود برگزینند.

یکی از دختران یزد گرد؛ امام حسین را برگزید و دومی نیز امام حسن و بنابه قولی محمد ابن ابی بکر را به همسری خود انتخاب کرد.

«شهربانو» در این سال بار دارشد و در نیمه جمادی الاول سال ۳۳ هجری نخستین فرزند خویش را به دنیا آورد و در همان روزهای اول پس از زایمان بدروود حیات گفت. سپس یکی از کنیزان امام حسین متکفل نگهداری کودک شد. بدین ترتیب. امام زین العابدین در دامن آن کنیز بزرگ شد. مردم می پنداشتند که آن زن مادر واقعی امام سجّاد است در حالی که او کنیز امام حسین بود. (۱)

امام سجّاد هفت ساله بود که پدر بزرگش ، امیرمؤمنان علیه السلام در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید. پس از چند ماه اهل بیت به مدینه بازگشتند ، جایی که علی بن الحسین در خانه های آکنده از بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله رشد کرده بود. امام هفده ساله بود که عمویش امام حسن مجتبی را با زهر به شهادت رساندند.

امام سجّاد در سایه پدر بزرگوارش امام حسین ، نقش رهبری را در رویارویی با ارتداد جاهلیت مآب اموی را تجربه می کرد.

در باره ویژگی این مبارزه وریارویی آرام و مخفیانه ، اطلاعات اندکی

ص: ۴۷

---

۱- (۱) - در برخی از آنچه نقل شد بر حدیثی که از امام روایت شده و در بحار الانوار ج ۴۶، ص ۸ آمده است استناد جستیم. طبق این روایت اسارت دختران یزد گرد در زمان عثمان روی داده است اما در بعضی روایات آمده که آنان در زمان عمر به اسیری گرفته شدند. اما این روایت دور از سیاق تاریخی است چرا که با فتح خراسان و تاریخ ولادت امام زین العابدین و... سازگاری ندارد.

در دست است. در واقع از این دوره تنها سخنرانیهای امام حسین علیه السلام بر علیه معاویه و نامه های آتشین آن حضرت به او و قیامهایی که به رهبری اصحاب پیامبر که هواخواه اهل بیت آن حضرت بودند ، برای ما باقی مانده است.

اما به نظر نگارنده همین اطلاعات اندک می تواند تصویر کاملی از اوضاع سیاسی که امام سجّاد در زمان پدرش ، یعنی در سنین جوانی با آن دست به گریبان بوده ، در پیش روی ما به نمایش بگذارد.

## پس از عاشورا

این نیروی جنبش سیاسی در زمان معاویه ، هر چه بود در واقع به مثابه آتشی در زیر خاکستر به شمار می آمد که معاویه با زیرکی معروف خویش و با وسایل گوناگون همچون بذل و بخشش اموال و مناصب ، به عنوان حق السکوت به آزمندان و خوراندن عسل زهر آلود به آزادگان ، این وضعیّت را ایجاد کرده بود.

جریانهای سیاسی بی صبرانه در انتظار نابودی معاویه بودند از همین رو حادثه کربلا، در واقع جرقه ای بود که آتش انقلابها را در چهار گوشه جهان اسلام بر افروخت این حادثه درست در زمانی روی داد که وارث ابوسفیان و مرد زیرک عرب ( معاویه ) چشم از جهان بر بست بدین ترتیب ، با مرگ معاویه عصر انقلابهای مخالف « جاهلیت پنهان » آغاز گردید.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام ، مدینه الرسول به قیام برخاست و یزید بن معاویه را از حکومت بر کنار کرد. در مکه عبدالله بن زبیر قیام کرد

و خواهان خلافت شد. در کوفه، قیامی به رهبری سلیمان بن صرد و سپس به رهبری مختار صورت پذیرفت. بدین سان، وقوع قیامها و انقلابها ویژگی حیات سیاسی حاکم بر کشور اسلامی و شیوه و روش شاخص آن در رویارویی با طغیان و تباهی به شمار می آمد.

از این رو می توانیم روزگار زندگی امام سجّاد علیه السلام به ویژه اندکی پس از واقعه عاشورا را عصر قیامها و انقلابها نامگذاری کنیم.

انقلاب به خودی خود هدفی مقدّس نیست، بلکه هدف مقدّس همین ارزشهای والایی است، که موجبات انقلابها را فراهم می آورد. و گرنه زیان این انقلابها فراتر و بزرگتر از سود آن خواهد بود. آیا مگر انقلاب فی نفسه، طغیان علیه نظام حاکم و آشفتن ساختن فضای امتیّت و ایجاد اضطراب و خونریزی نیست؟ البته! بنا بر این انقلاب وضعیت استثنائی است که عقلا آن را نمی پسندند اما همین انقلاب شرعیت و قداست خود را از همان اهداف والایی که قصد رسیدن و تحقّق بخشیدن به آنها را دارد، کسب می کند. انقلاب به معنی کلی خود، مردم را از تاریکیهای جمود و نادانی و ستم به روشنایی حرکت و عقل و عدالت هدایت می کند، ویژگی و شاخصه زندگی پیامبران و امامان و بندگان نیک خداوند گشته است.

از آنجا که انقلاب زنگار غفلت و بی تفاوتی را از دل می زداید و ابرهای درهم و تاریک ستم و تجاوز را از تشکیلات انقلابیون دور و پراکنده می سازد، و کابوس طغیان و تباهی را از جامعه ریشه کن می کند، مسئولیت هر رزمنده و نشان حقانیت هر فرد با کرامت و با



شرف می گردد. از این روست که وحی نیز در ضمن تعبیر «قیام برای خدا» بر هدف انقلابها تأکید کرده است. خداوند متعال می فرماید :

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ ... ﴾ (۱).

« بگو همانا شما را به یک سخن پند می دهم آن که بخاطر خدا قیام کنید...»

و نیز می فرماید : ﴿ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ ﴾ (۲).

« نگهداران عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید. »

همچنین وضعیّت انقلابهایی که به برکت شهادت امام حسین علیه السلام تمام آفاق دیار اسلام را فراگرفته بود ، به هویت و رنگ و روح و ارزش نیاز داشت تا در ضمیر امت استوار گردد و همچون بارقه ای زود گذر و طوفانی گذرا از پرتو افشانی و حرکت باز ناپستد. این انقلاب می بایست راهی مکتبی و مستقیم برای خود برگزیند تا آلت دست افراد آزمند یا متهوری همچون عبدالله بن زبیر ، که از انقلاب به بدترین شکل سوء استفاده می کردند ، قرار نگیرد.

ابن زبیر پس از شهادت امام حسین علیه السلام به منبر می رود و بر آن حضرت درود می فرستد و قاتلش را لعن می کند و آنگاه یزید را از خلافت خلع می کند اما همین که پایه های حاکمیتش را مستحکم می پندارد ، کینه خود را با اهل بیت پیامبر آشکار می گرداند و حتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله هم درود نمی فرستد.

ص: ۵۰

---

۱- (۱) - سورة سبأ، آیه ۴۶.

۲- (۲) - سورة نساء، آیه ۱۳۵.

بنابر این ، به خاطر آن که اوضاع انقلابی ، مرکب راهوار هر قدرت طلب نشود ، و کسانی همچون ابن زبیر از آن سوء استفاده نکنند ، امام سجّاد علیه السلام گام به صحنه نهاد تا هویت مکتبی و رنگ الهی و شکوه و جلال انقلاب را که در ارزشهای وحی نمود می یافت و راه راست و استواری را که شریعت خداوند آن را ترسیم کرده بود ، بدان باز ببخشد.

شاید بتوان گفت که این حیاتی ترین نقش رهبری بود که امام سجّاد علیه السلام بدان همت گمارد. این نقش هیچ گاه پیامد وضعیّت مزاجی و جسمانی امام نبود و یا ربطی به این نداشت که مثلاً آن حضرت خود شاهد وقایع فاجعه آمیزی همچون واقعه کربلا بوده و آن واقعه در وی تأثیر بسیار نهاده و جز گریه و شیون و زاری در طول زندگی خود ، دست به کاری دیگر نزده است !

آری ، واقعه کربلا- «عاشورا» در روح بزرگ آن حضرت اثری ژرف از خود بر جای نهاد. اما نباید فراموش کرد ، که امام معصوم تکلیف الهی خویش را انجام می دهد. نه آنچه را که حالتهای روحی روانی اش بر وی مقّرر می دارند. دلیل ما بر این امر آن است که امام زین العابدین که روح بزرگوارش به تهجد و گریه عجین گشته پس از شهادت پدرش ، همراه با حضرت زینب پیام رسان عاشورا می شود. آیا می دانید پیام عاشورا چه بود ؟ این پیام ، پیام زخمهای فردی انقلابی ، و خونی جوشان ، و دردی طغیانگر و قیامی آرام ناپذیر بود. مگر خطبه آتشین آن حضرت در میان کوفیان ، آن هم پس از گذشت سه روز از فاجعه کربلا را نشینده اید که چه

سان احساس همدردی آنان را برانگیخت و از دل‌هایشان زنگار ترس و تردید را زدود تا آنجا که مردم به آن حضرت گفتند: هر چه می‌خواهی به ما فرمان ده. مطیع فرمان تویم. ما یزید را خواهیم گرفت و از کسانی که به تو و ما ستم کرده‌اند، بی‌زاری می‌جوییم.

اما آن حضرت به آنها گفت:

«درخواست من از شما این است که نه با ما باشید و نه بر ما».

اینک به قسمتهایی از این سخنرانی پر شور و انقلابی گوش فرا دهید.

امام سجاد علیه السلام به مردم اشاره کرد. همه ساکت شدند. آنگاه خدا را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود:

«ای مردم! هر که مرا می‌شناسد، خوب می‌داند که من کیستم و آن که مرا نمی‌شناسد، اینک خودم را به او معرفی می‌کنم. من علی پسر حسین پسر علی هستم. من پسر کسی هستم که در کنار رود فرات سر بریده شد. من پسر کسی هستم که حرمتش دریده شد و ثروت و دارایی اش به یغما رفت. پس شما با کدامین چشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نگرید، آن هنگام که به شما می‌فرماید: عترتم را کشتید و حرمتم را دریدید پس از ائمت من نیستید» سپس آن حضرت گریست. (۱)

و نیز هنگامی که آن حضرت را به اسیری نزد ابن زیاد بردند، با وی که می‌پنداشت تا ابد بر خط مکتبی پیروز شده، به ستیز برخاست و فرمود:

«بزودی ما و شما خواهیم ایستاد (در پیشگاه خداوند) و مورد پرسش

ص: ۵۲

قرار خواهیم گرفت. آنگاه شما چه پاسخی خواهید داد؟ ولی، به خاطر دشمنی با جدّ ما به دوزخ برده خواهید شد.» (۱)

زمانی که ابن زیاد آهنگ قتل امام را کرد، آن حضرت به او گفت:

« آیا تو مرا به قتل تهدید می کنی؟! مگر نمی دانی که قتل برای ما عادت است، و شهادت کرامتی برای ما از جانب خداوند است.»

موضع گیری آن حضرت در برابر طاغوت و جنایتکار بزرگی مانند یزید که از هیچ جنایت زشتی در سالهای کوتاه حکومتش فرو گذاری نکرد، اوج مبارزه و نمونه ای والا در جهاد با کلمه به شمار می آید.

یک بار دیگر نیز، زمانی که خطیب یزید در مسجد جامع اموی اهل بیت پیامبر علیهم السلام را مورد دشنام و ناسزا قرار داد، امام سجّاد به پاسخ گویی برخاست و گفت:

« وای بر تو ای سخنران خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدی و دوزخ را جایگاه خود گردانیدی!»

سپس به یزید نگاه کرد و از او خواست که بر منبر رود. یزید چاره ای جز قبول درخواست امام نداشت. چون امام سجّاد علیه السلام بر منبر قرار گرفت آن خطبه بلیغ را که هنوز صدای آن در جهان انعکاس دارد، ایراد کرد.

وقتی طاغوت عراق، حجاج بن یوسف ثقفی، خانه کعبه را ویران کرد امام سجّاد علیه السلام به او گفت « ای حجاج! آهنگ بنای ابراهیم و اسماعیل

ص: ۵۳

کردی و آن را در کوی و خیابان افکندی و به یغمایش بردی. انگار می پنداری که این میراث توست». حجاج با شنیدن این سخنان بر فراز منبر رفت و مردم را سوگند داد که هر چه برده اند بازپس بیاورند. (۱) بنابراین شجاعت، خوی و خصلت امام چهارم بود اما شرایطی که آن حضرت در آن به سر می برد، از کمبود انقلاب و شجاعت خبری نبود. زیرا واقعه کربلا، ضمیر امت را از شجاعت آکنده بود در عوض این دوران به ویژگی ایمانی که مرتبط با انقلاب و اهداف ارزشمند آن بود، نیاز شدید داشت، و از همین رو، امام کوشش خود را به این سمت متوجه کرد! برخی از ساده اندیشان می پندارند که این امر، از شخصیت امام سجاد علیه السلام نشأت می گیرد چنان که در باره پیامبران نیز معتقدند که فداکاری ابراهیم و صبر نوح و تندی موسی و زهد عیسی علیهم السلام و اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دیگر صفات متمایز هر یک از فرستادگان خدا، ویژگی خاص شخصیتی آنان و معلول حالات مزاجی ایشان بوده است. حال آنکه اینان از یاد برده اند که خداوند خود آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. در واقع خداوند هر کجا حکمتش اقتضا کند رسالت خویش را همان جا می نهد.

ویژگیهایی که از هر یک از پیامبران ظاهر شده، مطابق با شرایطی بوده که در آن می زیسته و نیز طبق روحیه مردمانی بوده که با آنها سر و کار داشته اند.

تا آنجا که اگر فرض کنیم پیامبری در مقام و موقعیت پیامبری دیگر

ص: ۵۴

مبعوث می شد ، بدون ذره ای کم و کاست همان رفتاری را پیش می گرفت که آن پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش گرفته بود.

هر یک از ائمه همچون انبیا ، برنامه ای داشته اند که مطابق آن عمل می کرده اند و این برنامه در ضمن سیاق تاریخی که در آن می زیسته اند ، طراحی شده بود.

امام سجّاد علیه السلام نیز بر مبنای این برنامه الهی عمل کرد. زندگی آن حضرت قله عبادت و زاری به درگاه خدا و نشر روح ایمان در جامعه و تربیت مردانی بزرگ همچون زهری و سعید بن جبیر و عمر بن عبدالله سبّعی و... در زهد و تهجد بود.

بدین سان برنامه امام سجّاد علیه السلام راه امامتش را ترسیم کرده بود. برنامه آن حضرت تأکید بر بعد روحی بود مضافاً آنکه آن حضرت طلایه دار دیگر امامان در حوادث دشوار پس از خود بود با این تفاوت که نیاز به این بعد روحی در زمان امام زین العابدین بیشتر احساس می شد و برای همین آن حضرت نیز بیشتر در این جهت تلاش می کرد. اما پرسش اینجاست که :

امام چگونه از عهده این مهم بر آمده ؟ و از چه راهی برای رسیدن به این هدف بزرگ استفاده کرد ؟

### **روش امام زین العابدین در تربیت روحی**

از آنجا که ائمه هدی ، برای تمام نسلها در هر دیار و دوره ای مشعلهای فروزان حَقّند و از آنجا که شرایط حاکم بر یک دیار و دوره با آنچه بر

دیار و دوره ای دیگر تفاوت دارد و از آنجا که خداوند ، رسالتهای خویش را با برانگیختن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم حضرتش پایان بخشیده است ، پس حکمتش اقتضا می کند که سیره هر یک از آنان جهت هدایت با روشی خاص متمایز باشد ، تا روشهای گوناگون آنان ، گنجینه ای پر بار برای مردم باشد. تا هر کس مطابق با خود و شرایط ویژه ای که در آن به سر می برد ، از آنها بهره گیرد.

شیوه ایمانی امام علی بن الحسین علیهما السلام همان شیوه ای است که به طور کلی با شرایطی که اینک در برخی از کشورهای ما به چشم می خورد ، تناسب دارد. زیرا خداوند حالت انقلابی را به ما ارزانی داشته که این حالت همواره به روح ایمانی روز افزونی نیازمند است تا مباد انقلاب از راه مستقیم و دینی خویش جدا گردد ، و سیاست و منافع و شرایط آن ، طهارت ایمانی را که تلاشگران راه خدا بدان نیازمندند از بین ببرد.

### **روش و برنامه امام ... چه بود؟**

اولاً: بندگان مخلص و پاکدل پیش از آنکه به زبان ، مردم را به خدا فرا بخوانند ، با کردار خویش راه خدا را تبلیغ می کنند. آنان به مردم فرمانی نمی دهند مگر آنکه خود پیش از آنان ، آن کار را انجام داده باشند.

زندگی امام سجاد ، صفحه ایمانی تابناک و پاکی بود که ما در فصل دیگر درباره آن سخن خواهیم گفت. صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله ، جابر بن عبدالله انصاری در باره امام سجاد گفته است : در فرزندان پیامبران کسی را

چون علی بن الحسین ندیدم!

ثانیاً: تربیت نسلی از علمای ربّانی که آنان نیز به نوبه خود دانشمندان و انقلابیون و بندگان صالح را تربیت کردند. بدین سان تعالیم امام از طریق جانهای پاک سلسله وار به دیگران انتقال می یافت.

در میان این افراد، مردانی از عرب و موالی بودند و هر یک داستان و تاریخی برای خود داشتند. بیایید از عطر خوش سیره حواریون و یاران امام سجاد علیه السلام که اکثراً از تابعین بودند، اندکی بهره مند شویم:

الف - سعید بن جبیر یکی از این تابعین بود که روح ایمان را از امام زین العابدین علیه السلام بر گرفته بود. او در عبادت و جهاد سر مشق بود و به « بصیر العلماء » شهرت داشت. تمام قرآن را در دو رکعت می خواند و آوازه علم و دانش او در میان دانشمندان چنان بود که می گفتند: بر روی زمین کسی نیست جز آنکه به دانش سعید بن جبیر نیازمند است. (۱)

سعید به دست طاغوت عراق، حجاج، به شهادت رسید. امام صادق در باره او فرمود:

« سعید بن جبیر به علی بن الحسین اقتدا می کرد و علی هم او را می ستود. علت اینکه حجاج او را کشت نیز همین بود. سعید مردی راست کردار بود. » (۲)

از متن گفتگوی پر شوری که میان او و جلّاد فرومایه بنی امیه رد و بدل

ص: ۵۷

---

۱- (۱) - عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۲- (۲) - همان مأخذ، ص ۱۸۲.



شده ، می توان به اوج استقامت و پایداری این دانشمند ربّانی پی برد.

گفته اند چون او را نزد حجاج بن یوسف ثقفی بردند ، حجاج به او گفت : تو شقی بن کسیر هستی.

سعید پاسخ داد: مادرم مرا بهتر می شناسد او مرا سعید بن جبیر نام نهاد.

همچنین نقل کرده اند که حجاج از وی پرسید که دوست داری چگونه کشته شوی ؟ سعید پاسخ داد : تو خود انتخاب کن حجاج گفت : چرا ؟ سعید پاسخ داد : چون مرا بهر روشی که بکشی من تو را در روز قیامت به همان شیوه به قتل می رسانم.

ب - ابو اسحاق عمر بن عبداللّٰه سبّعی همدانی از یاران مورد اعتماد امام سجّاد علیه السلام بود. وی در عبادت به مرتبه ای رسیده بود که درباره اش می گفتند که در آن روزگار عابدتر از وی کسی نبود چرا که هر شب یک بار قرآن را ختم می کرد و چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز شب به جای می آورد.

او محدّث بود و در نزد عام و خاص هیچ کس در نقل روایت از او موثّق تر به شمار نمی آمد. (۱)

ج - « زهری » در دربار امویان کار می کرد. روزی مردی را مجازات کرد و آن مرد هنگام مجازات جان سپرد. این امر موجب ترس و وحشت او شد و در نتیجه از دربار گریخت. و برای مدت نُه سال در یکی از غارها اعتکاف گزید. امام سجّاد علیه السلام در سفر خود به حج ، در میان راه او را دید به وی گفت :

ص: ۵۸

« من بر تو از یاست بیش از گناهت می ترسم. دیه ای برای خانواده (مقتول) بفرست و خود به سوی خانواده ات روانه شو. در پی دینت باش.»

زهری گفت: سرورم مشکل مراحل کردی. خدا خود آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

زهری به خانه خود رفت و در شمار یاران امام علی بن الحسین علیهما السلام جای گرفت. از این رو یکی از بنی مروان به طعنه به او می گفت: زهری، پیامبرت، (یعنی امام سجاد) چه می کند؟! (۱)

از این روایت می توان پی برد که خداوند چه گونه مردم را به وسیله امام هدایت می کند تا آنجا که کار گزار بنی امیه و یکی از بزرگترین و مشهورترین علما در نزد فرقه های اسلامی همچون زهری را به راه راست رهبری می نماید.

د - سعید بن مسیب بن حزن از تابعین بزرگی بود که به دست امیر مؤمنان تربیت شده بود و در خط اهل بیت علیهم السلام جای داشت و جزو اصحاب برگزیده امام سجاد بود آن حضرت در باره وی فرموده است:

« سعید بن مسیب داناترین مردم به آثار گذشتگان است.» (۲)

روزی، مردی به سعید گفت: هیچ کس را از فلانی پرهیز کارتر ندیدم.

سعید گفت: آیا علی بن الحسین را دیده ای؟ مرد گفت: نه. سعید گفت:

من هیچ کس را از او پرهیز کارتر ندیدم. (۳)

ص: ۵۹

---

۱- (۱) - عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۲.

۲- (۲) - بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۳.

۳- (۳) - فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۱۹۶.

علاوه بر اینها گروه بسیاری از علمای بزرگ اسلام نیز بوده اند که درس زهد و تقوا و تفسیر و حکمت و فقه را از محضر امام سجّاد علیه السلام فراگرفتند. شیخ مفید در این باره می گوید: فقها از آن حضرت، دانشهای بسیاری فراگرفتند و مواعظ و دعاها و فضایل قرآن و حلال و حرام را از آن حضرت یاد گرفته، و حفظ کردند.

ابن شهر آشوب گوید: کمتر کتابی در زهد و موعظه یافت می شود که در آن از قول امام زین العابدین روایتی نقل نشده باشد. (۱)

امام سجّاد به طلاب علم که در مدینه به دیدارش می آمدند، بسیار احترام می گذاشت و این امر را سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست.

دانشمندان پیش از آنکه از علم و معرفت آن حضرت بر خوردار گردند از رفتار ایشان، هدایت و پرهیزکاری را الهام می گرفتند.

براستی چه کسی بود که نور خدا را در این چهره الهی و از چشمی که از ترس خدا سرشار بود و پیشانی که در اثر سجود پینه بسته بود و زبانی که هیچ گاه از یاد خدا غافل نمی شد و کلاً از سیره او که نور خدا از آن تابان بود، الهام نگیرد؟! □

عبدالله بن حسن می گوید: مادرم فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مرا می گفت که در محضر علی بن الحسین بنشینم. من هیچ گاه در محضر او ننشستم مگر آنکه وقتی بر می خاستم از او خیری آموخته بودم. این خیر یا ترس از خدا بود که با دیدن خدا ترسی وی در دلم ایجاد می شد و یا دانشی

ص: ۶۰

بود که از او بهره مند می شدم. (۱)

موج فتوحات اسلامی، هر روز کشور جدیدی را فرا می گرفت و بخش تازه ای به پیکر حکومت اسلامی اضافه می کرد اما این پیکر به محرکی ایمانی نیاز داشت تا فرهنگها و سنتها و منافع گوناگون را در بوتۀ اُمت واحده، ذوب کند.

امام زین العابدین علیه السلام و یاران و هواداران وی، با به کار بستن راهها و شیوه های گوناگون مسئولیت این مهم را بر دوش داشتند. آن حضرت به موالی بسیار احترام می گذاشت. موالی مردمی بودند که پس از فتح کشورهايشان به وسیله اسلام و بهره وری کافی از معارف الهی؛ به دین اسلام گرایش می یافتند.

بسیاری از موالی، جز و یاران خوب امام سجاد علیه السلام بودند امام نیز در استوار ساختن ارزشهای الهی در دل گروهی از افراد برگزیده آنان، شیوه ای بی نظیر داشت. بدین ترتیب که برده ای را می خرید و با بهترین شیوه با او بر خورد می کرد و پس از مدتی وی را آزاد می کرد و برای آنان امکانات یک زندگی خوب را فراهم می نمود بنابراین هر یک از این بردگان آزاد شده، به صورت یک رسانه تبلیغاتی برای امام سجاد در میان افراد قوم خود در می آمدند.

بیاپید پیش از آنکه بدانیم امام سجاد علیه السلام چگونه بردگان خود را آزاد می کرد به شیوه رفتاری آن حضرت با ایشان نگاهی بیفکنیم. در واقع این

ص: ۶۱

اخلاق حسنه ، برای بردگان در کنار هدایت مستقیم آن امام خود مکتبی عملی محسوب می شد.

یکی از روایان به نام عبد الرزاق می گوید : کنیز علی بن الحسین علیهما السلام برای ایشان آب آورد تا آماده نماز شود. ناگهان آفتابه از دست کنیز افتاد و به صورت امام سجّاد اصابت کرد و صورت آن حضرت را مجروح نمود.

امام سرش را بلند کرد و به کنیز نگریست. کنیز گفت : خداوند می فرماید :

(وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) امام فرمود : خشم را فرو خوردم. کنیز گفت :

□  
(وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) امام به او فرمود : خداوند تو را ببخشد. کنیز گفت : (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) امام فرمود : برو که در راه خداوند عزوجل آزادی! (۱)

آن حضرت با بردگانی که در نظر گروهی از مردم آن روزگار ، سرشتی جز سرشت انسان داشتند ، این گونه برخورد می کرد ، چگونه می توان قبول کرد که این اخلاق والا در آنان مؤثر واقع نشود؟! روایت زیر نیز صحنه والایی از گذشت وجوانمردی و ایثار آن حضرت را به نمایش می گذارد :

عده ای میهمان نزد آن حضرت نشسته بودند. امام از خدمتکارش خواست که زودتر گوشتی را که در تنور بود برایش بیاورد. خدمتکار به سرعت آنرا به طرف امام آورد اما ناگهان چنگکی که در دست داشت ، افتاد و به سر یکی از پسران آن حضرت که زیر پلکان بود ، خورد و او را کشت امام به خدمتکار که متحیر و نگران شده بود فرمود : « تو آزادی

ص: ۶۲

چون عمداً مرتکب این قتل نشدی» و آنگاه خود به کار کفن و دفن فرزندش پرداخت. (۱)

یکی از بردگان آزاد شده امام سجّاد علیه السلام متولّی آباد ساختن زمین آن حضرت شد. اما وی نتوانست این کار را به خوبی انجام دهد و در نتیجه باعث خرابیهای بسیار گردید. امام از این بابت عصبانی و ناراحت شد و با تازیانه ای که در دست داشت بر آن فرد زد، اما از کرده خود پشیمان شد.

چون به منزل خویش بازگشت، در پی آن شخص فرستاد. وقتی آن فرد آمد دید که امام سجّاد برهنه نشسته و تازیانه را هم پیش روی خود دارد. او فکر کرد که حتماً امام می خواهد او را مجازات کند از این رو بیشتر ترسید. امام سجّاد به او گفت:

«من در باره تو کاری کردم که اصلاً پیش از آن سابقه نداشت. آنچه کردم لغزشی بود که از من سر زد. این تازیانه را بگیر و مراقصاص کن.»

مرد گفت: سرورم! به خدا سوگند من گمان کردم که تو می خواهی مرا مجازات کنی حال آنکه من نیز مستحق مجازات هستم، پس چگونه شما را قصاص کنم!؟

امام گفت: وای بر تو قصاص کن! مرد گفت: پناه بر خدا! شما بی گناه و بی تقصیرید. امام چند بار دیگر از آن مرد خواست که وی را قصاص کند و آن مرد نیز هر بار با گفتار خود امام را بزرگ می داشت. چون امام زین العابدین علیه السلام دید که آن مرد او را قصاص نمی کند فرمود: «حال که مرا

ص: ۶۳

قصاص نمی کنی آن زمین به عنوان صدقه برای توست» (۱).

آنچه گفته شد نمونه هایی از اخلاق والای امام در برخورد با موالی بود.

شیوه بنده آزاد کردن امام نیز شیوه ای بسیار متمایز بود که تاریخ آن را با شکوه و شگفتی روایت می کند. ابن طاووس در کتاب «شهر رمضان» که معروف به «اقبال الاعمال» است از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی ماه رمضان فرا می رسد، علی بن الحسین هیچ یک از غلامان و کنیزانش را توییح نمی کرد، و چنانچه بنده ای مرتکب خطا و گناه می شد آن گناه را پیش خود یادداشت می کرد که فلان غلام این گناه را در روز فلان انجام داد و یا فلان کنیز این گناه را مرتکب شد. تا اینکه شب آخر ماه مبارک فرا می رسد، امام همه را به گرد خود جمع می کرد و یادداشتهای خود را بیرون می آورد. سپس می فرمود: فلانی تو چنین و چنان کردی اما من تو را تادیب نکردم و آیا به خاطر می آوری؟ بنده می گفت: آری به یاد دارم ای فرزند رسول خدا. امام به همین ترتیب تمام بندگانش را بازخواست می کرد و از آنان اقرار می گرفت، سپس خود در میانشان می ایستاد و می گفت: بانک بر آرید و بگویید:

«ای علی بن الحسین، پروردگارت تمام اعمال تو را گرد آورده همچنان که تو تمام اعمال ما را گرد آورده ای. نزد او کتابی است که به حق بر تو سخن می گوید و هیچ کوچک و بزرگی را فرو گذار نکرده، جز آنکه تمام آنها را گرد آورده است. و تو هر آنچه را که کرده ای نزد او حاضر

ص: ۶۴

می یابی چنان که ما تمام آنچه را که کرده ایم نزد تو حاضر می بینیم. پس عفو کن و بگذر تا خداوند تو را ببخشد و از تو بگذرد. که او می فرماید :

پس ببخشاید و چشم بپوشید. آیا دوست ندارید که خداوند ( گناهاتان را ) برای شما بیامرزد؟! امام سجّاد علیه السلام این سخنان را می گفت و به آنان تلقین می کرد و خدمتکارانش با آن حضرت همصدا می شدند. امام در میان آنان می ایستاد و می گریست و می گفت :

« پروردگارا! تو ما را فرمودی که از کسانی که به ما ستم کرده اند، بگذریم و ما کسانی را که در حق ما ستم کرده بودند، ببخشیدیم چنان که تو خود به ما فرموده بودی پس از ما بگذر که تو، به عفو و بخشش از ما و مأموران سزاوارتری. معبودا کرم کردی. پس مرا مورد اکرام قرار ده چون من با درخواست از تو به خیر و نیکی دست یافتم پس مرا با بهره مندان از خودت در آمیز. ای کریم!».

سپس به خدمتکارانش روی می کرد و می گفت : من شما را بخشیدم پس آیا شما هم از بدیهای من درگذشتید؟ همانا من فرمانروایی بد ، پست ، ستمگر و تحت فرمان پادشاهی کریم ، بخشنده ، دادگر ، نیکی کننده و نعمت دهنده هستم.

غلامان و کنیزان می گفتند : سرورا! ما از تو گذشتیم حال آنکه تو هیچ بدی در حق ما مرتکب نشدی. آنگاه امام سجّاد به آنان می فرمود : بگویید خداوندا از علی بن الحسین بگذر چنان که او از ما گذشت. و او را از آتش رهایی بخش چنان که او ما را از بندگی رهایی داد.

غلامان این سخنان را تکرار می کردند و امام سجّاد علیه السلام می فرمود :



« آمین رب العالمین. بروید که شما را عفو کردم و آزادتان ساختم به این امید که من نیز مورد بخشش قرار گیرم و آزاد شوم ». پس چون روز عید فطر فرامی رسید ، به آنان انعام هایی می داد که ایشان را مصون می داشت و از آنچه مردمان داشتند ، بی نیاز می ساخت.

هر ساله در آخرین شب ماه رمضان ، بیست بنده یا اندکی کم و زیاد آزاد می کرد و می فرمود : خداوند متعال در هر شب از ماه رمضان ، هنگام افطار هفتاد هزار دوزخی را از آتش می رهاند. چون آخرین شب ماه رمضان فرا رسد ، حضرت سجاد علیه السلام به همان تعداد که در طول ماه آزاد کرده بود ، بنده آزاد می کند و می فرمود : « من دوست دارم که خداوند مرا ببیند که در خانه ام در سرای دنیا بنده ها را آزاد می کنم ، به این امید که او هم مرا از دوزخ برهاند ».

هیچ خدمتکاری را بیش از یک سال به کار نمی گرفت. وقتی بنده هایی را در آغاز یا میانه سال می خرید ، با فرا رسیدن شب عید فطر آنها را آزاد می ساخت ، و به جای آنها غلامان دیگری به خدمت می گرفت و سپس آنها را هم آزاد می کرد. شیوه آن حضرت تا هنگام شهادت این چنین بود.

امام سیاهان را بی آنکه به آنها نیازی داشته باشد ، می خرید و با خود به عرفات می آورد و بدیشان کار خود را روا می کرد و چون کارش با آنها تمام می شد دستور می داد که آنها را آزاد کنند و بدیشان انعام و مال دهند. (۱)

ص: ۶۶

تبلیغ مکتبی، یعنی فراخوانی آشکار مردم به خدا و ارزشهایی الهی، که وحی، مردم را بدانها دعوت کرده است. در منطق اسلامی شاید بتوان کلمه «اذان» را با واژه تبلیغ مترادف دانست. هنگامی که دعوت به خدا مهم ترین رکن برای رسالتهای الهی محسوب شود، می توان تبلیغات را بُعد اساسی و مهم آن به شمار آورد.

واقعۀ وحشتناک و فجیع عاشورا یکی از بزرگترین انگیزه های تبلیغاتی بود. مگر امام حسین علیه السلام نفرموده است که: من کشته اشکم؟ مگر از ائمه اهل بیت احادیث متواتر درباره فضیلت گریه بر امام حسین و زیارت مزارش و دعا در زیر گنبد او نقل نشده است؟ امام زین العابدین به همراه بازماندگان حادثۀ کربلا بویژه عقیلۀ بنی هاشم، زینب کبری این نقش تبلیغاتی را که امام حسین نیز به خاطر آن شهید شد، بر عهده گرفتند.

امام زین العابدین سی و پنج سال از عمر شریف خویش را به این مهم اختصاص داد تا آنکه پایه های نهضت مبارک حسینی را در وجدان امت اسلام، بر محورهای زیر استوار کرد:

الف - نخستین و بزرگترین ابزار تبلیغاتی، آشکار ساختن بُعد تراژدییک و فاجعه آمیز واقعه کربلا بود، تا این حادثه در عمق وجود نسلهای آینده، جاوید ماند و شعله ای افروخته در دل مؤمنان باشد تا انگیزه های خیر و فضیلت را در آنان جان بخشد و آنها را به جهاد و ایثار فرا خواند تا آنجا که با گذشت قرنهای متمادی باز هم بگویند: «ای کاش ما نیز همراه تو بودیم تا به این پیروزی بزرگ نایل می آمدیم». و همواره سربازی فداکار در راه خدا باشند تا عاشورای کربلا یک بار دیگر تکرار نشود. یا اگر هم به وقوع پیوست در آن شرکت فعال داشته باشند و از حق با تمام نیرو دفاع نمایند.

از این روست که می بینیم امام زین العابدین را یکی از « پنج گریه کنندگان » (1) جهان دانسته و او را در شمار آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند.

آن حضرت سی و سه سال پس از فاجعه کربلا همچنان می گریست.

خوراکی پیش رویش نمی نهادند جز آنکه اشک راه گلویش را می بست و می گفت: فرزند دخت رسول خدا را گرسنه کشتند. چون برایش آب می بردند اشکش سرازیر می شد و می فرمود: فرزند دختر رسول خدا را لب تشنه از پای در آوردند.

چون قصابی را که در حال سر بریدن گوسفند می دید از وی می پرسید که آیا گوسفند را آب داده است؟ آنگاه می گریست و می فرمود: نوه رسول

ص: ۶۸

خدا را در حالی که در کنار رود فرات بود ، تشنه به قتل رساندند.

گریه او دل دوستداران و اهل بیتش را به درد می آورد.

روزی یکی از دوستدارانش به آن حضرت عرض کرد : ای پسر رسول خدا فدایت گردم من می ترسم که شما از بین بروید ! فرمود : من از اندوه و غم خویش به خدا شکایت می برم ، درباره خدا چیزی می دانم ، که شما نمی دانید. من هرگاه قتلگاه بنی فاطمه را به یاد می آورم اشک گلو گیرم می شود. (۱)

ب - گریه ، تنها رسالتی نبود که امام زین العابدین آن را برای ثبت در تاریخ بر دوش گیرد. بلکه آن حضرت رسالت « ایجاد حرکت‌های انقلابی » را برگزید. از همان روزهای آغازین حماسه کربلا ، سخنان اهل بیت علیهم السلام و در پیشاپیش آنها سخنان امام سجّاد و حضرت زینب کبری در ویران کردن دیوار سکوت و تردید و ترس در کوفه و شام و سپس در مدینه منوره ، نقش بسیار بزرگی ایفا کرد.

بنابر بعضی از روایات تاریخی هنگامی که « اشدق » ، عامل یزید از ترس قیام مردم مدینه ، اهل بیت را در شهرهای اسلامی پراکنده کرد ، برای نشان دادن مظلومیت امام حسین در هر محفلی ، منبر و دستگاه تبلیغاتی نیرومندی برپا شد.

یکی از مشهورترین سخنرانیهای امام سجّاد علیه السلام ، سخنرانی عمیق و جالبی است که در مسجد شام ایراد کرده و حاوی طرح و شیوه ای برای

ص: ۶۹

منبرهای حسینی است که اگر ما آن را الگو قرار دهیم، تأثیری ژرفتر و شگرفتر در دل انسانها بر جای می‌نهد. اجازه دهید پیش از ذکر تمام این سخنرانی، به برخی از نکات مهم آن اشاره کرده در آن تأمل کنیم:

۱ - امام سجاد علیه السلام هنگامی که به سخنران پیش از خود می‌فرماید:

« تو خوشنودی مخلوق را به بهای خشم خالق خریدی و دوزخ را جایگاه خود گردانیدی » و یا آنجا که به یزید توجه می‌کند و می‌فرماید:

« آیا اجازه می‌دهی که بر منبر نشینم و سخنی بگویم که در آن خوشنودی خداست و برای کسانی که در اینجا نشسته اند نفع و ثواب دارد، در واقع اهداف منبر را مشخص می‌سازد. از اینجا می‌توان دریافت که سخنان و ارشادات سخنران باید، خالصانه و از برای خدا باشد. او باید از آنچه خدا را خشنود می‌سازد سخن بگوید و لو آنکه طاغوتها از گفتار او به خشم آیند و باید از چیزی سخن بگوید که به حال مردم سودمند افتد نه از چیزی که زیانشان برساند.

۲ - آن حضرت سخن خود را با نام خداوند سبحان آغاز می‌کند و مردم را از مجازات او می‌ترساند و یاد مرگ و نابودی را در اذهان آنها زنده می‌کند که هیچ پندی مؤثرتر از مرگ و هیچ مانعی استوارتر از نابودی نیست.

در برخی روایات آمده است که چون امام زین العابدین سخن خود را در باره مرگ کامل کرد، مردم بسیار گریستند، چرا که دل‌هایشان نرم شده بود و از این پس با استقبال بیشتری به تحلیلهای سیاسی آن حضرت گوش می‌سپردند.

۳- امام خط درخشان سیاسی خود را که به خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم علیهم السلام او می رسد، برای مردم بیان کرد و ویژگیهای آنان را که نمونه های والایی در یقین و استقامت و جهاد بودند، بر شمرد.

۴- امام سجاد علیه السلام، پرده از مظلومیت پدرش سیدالشهداء بر گرفت، و پرچم سرخی که وجدانهای آزاده را به قیام برای خدا و در راه یاری مظلومان فرا می خواند، بر دوش گرفت.

این مورد، از مهم ترین محورهای منبر حسینی است، تحریک عواطف و تهییج حزن و اندوه نهفته در وجدان مردم.

۵- پس از آنکه یزید به مؤذن دستور داد که با سردادن اذان سخن امام را قطع کند، آن حضرت چنان که رسم بود منبر را رها نکرد بلکه به هنگام گفتن دوّمین شهادت (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) مؤذن را متوقف کرد و مسئولیت قتل پدرش را برعهده یزید گذاشت و به قول معروف انگشت بر نقطه حساس گذاشت.

از اینجا در می یابیم که یک خطیب حسینی نباید تنها از دور به حقایق سیاسی اشاره کند بلکه وظیفه دارد، با صراحت و روشنی به مسائل اشاره کند تا مردم آگاهی یابند و حجت بر آنها تمام شود.

بدین سان امام سجاد توانست با به کارگیری این شیوه زیبا و درخشان، تخت حکومت یزید را به لرزه در آورد تا آنجا که یزید از جنایت پلید خود بیزارى جست و به انبوه خشمگین جمعیت که نزدیک بود او را در خود فرو گیرند گفت: ای مردم آیا گمان می کنید که من حسین را کشتم.

خداوند ، عبیدالله بن زیاد عامل مرا در بصره لعنت کند که حسین را کشت !! (۱)

اینک به نقل سخنانی امام که باید الگوی منبرهای حسینی قرار گیرد ، می پردازیم :

« ای مردم شما را از دنیا و آنچه در آن است هشدار می دهم. چرا که دنیا سرای زوال و نابودی است و ( مردم ) قرون گذشته را که دارایی و عمرشان از شما بیشتر بود، از میان برده و اینک پیکرهایشان طعمه خاک گشته، واحوالشان دگرگون شده است. آیا شما پس از ایشان ( به دنیا ) طمع می ورزید.

افسوس، افسوس چاره ای جز پیوستن و ملاقات ( با مردگان ) نیست. پس در آنچه از روزگارتان گذشته و در آنچه باقی مانده بنگرید. و پیش از گذشتن فرصت و خاموش گشتن فروغ آرزو، کردارهای شایسته ای را که بر شما روی می آورد، انجام دهید. پس بزودی از قصرها گرفته شوید و به قبرها منتقل گردید و به کردارهایتان محاسبه شوید.

به خدا سوگند چه افراد گنهکاری که ( در آن سرا ) حسرتها بر آنها کاملاً چیره گردید و چه عزتمندانی که در پرتگاههای نیستی و نابودی فرو افتاده اند که دیگر ( در آن دنیا ) پشیمانی سودی ندارد و از ستمگر دست بر نمی دارند...

همه آنچه کرده اند، حاضر یابند و البته پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد ». (۲)

گویند : به خاطر تأثیر عمیق مواعظ امام در دل شنوندگان ، مردم ناله

ص: ۷۲

---

۱- ((۱)) - البکائون الخمسه ، ص ۲۰۹.

۲- ((۲)) - البکائون الخمسه ، ص ۲۰۹.

و شیون سر دادند. آنگاه امام فرمود :

« ای مردم به ما شش چیز داده شد و با شش نعمت برتری یافتیم. علم، حلم، جوانمردی، فصاحت، شجاعت و محبت در دل مؤمنان به ما داده شد و به اینکه پیامبر برگزیده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ماست و صدیق از ماست و طیار از ماست و شیرخدا و رسولش از ماست و دو سبط این امت از مایند، بر دیگران برتری گرفتیم.

پس هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد اینک حسب و نسب خود را برای او بازگو می کنم.

ای مردم! من فرزند مکه و منی هستم، فرزند زمزم و صفا، فرزند کسی که زکاه را بر دوش خود می کشید و به این سوی و آن سو می برد. من فرزند بهترین کسی هستم که جامه پوشید و ردا بر دوش گرفت، من فرزند بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی نمود، من فرزند بهترین کسی هستم که حج کرد و لَبَّیک گفت، من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد و به آسمان عروج کرد، من فرزند کسی هستم که از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده شد، من فرزند کسی هستم که جبرئیل با او به « سدره المنتهی » رسید، من پسر کسی هستم که تا مقام «قاب قوسین او ادنی» رسید، من پسر کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، من پسر کسی هستم که خدای بزرگوار به او وحی می فرستاد، من پسر محمد مصطفی هستم. من پسر علی مرتضی هستم. من پسر کسی هستم که انقدر با مردمان جنگید و شکستشان داد که عاقبت به یکتایی خداوند، اقرار کردند.

من پسر کسی هستم که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو شمشیر می جنگید، و با دو نیزه می جنگید و دو هجرت کرد و دو بار دست بیعت داد و در بدر و حنین جنگید و حتی لحظه ای هم به خداوند کفر نوریذ.



من پسر شایسته ترین مؤمنان و وارث پیامبران و کوبنده ملحدان و پیشوای مسلمانان و نور مجاهدان و زیور عبادتگران و سرور گریه کنندگان و صابرترین صابران و برترین قیام کنندگان از آل یاسین و پرورش یافته رب العالمین، هستم. من پسر کسی هستم که به جبرئیل و میکائیل مؤید و منصور بود، او قاتل مارقان و ناکثان و قاسطان بود، با ناصبها پیکار و مبارزه کرد او بهترین مفاخر قریش بود، او نخستین کسی از مؤمنان بود که به ندای خدا و رسولش پاسخ گفت و دعوت او را پذیرفت، اولین سابقان و در هم کوبنده متجاوزان و نابود کننده مشرکان بود، او تیری بود که از کمانهای خدا بر منافقان فرود آمده بود، زبان حکمت عابدان و یاوردین خدا و ولی امر او و بستان حکمت خدا و خزانه علم الهی بود. جوانمرد و بخشنده و پر هیبت، دانا و پاک، ابطحی، پیشگام و شکیبا، روزه دار و مهذب، قیام کننده و قاطع نسل مشرکین و براکنده کننده احزاب مشرکین و ثابت قدم و قوی اراده و سر سخت چونان شیری خشمناک بود. در میدان کارزار، هنگامی که نیزه ها به یکدیگر نزدیک می شدند و عنان اسبان در کنار یکدیگر قرار می گرفتند، آنها را می کوبید و نابود می کرد. همچون آسیاب که می گردد و علفها را به کناری می افکند. شیر حجاز و قوچ عراق بود، مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری بود. سید عرب بود و شیر جنگ، وارث مشعرین و پدر سبطین، حسن و حسین بود، آری این جد من علی بن ابی طالب علیه السلام است».

سپس فرمود :

« من پسر فاطمه زهرایم، پسر سرور زنان . . . »

آن حضرت همچنان به معرفی خود ادامه داد تا آنکه بانک ناله و فریاد مردم به آسمان بلند شد و یزید ترسید که مبادا ، مردم بروی بشورند. از این

ص: ۷۴

رو به مؤذن دستور داد تا آذان بگوید و گفتار امام سجاده را قطع کند. چون مؤذن گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ، امام سجاده علیه السلام فرمود: هیچ چیز بزرگتر از خدا نیست و چون مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، امام سجاده فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم بر این گواه است.

همین که مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، امام از فراز منبر رو به یزید کرد و گفت: آیا این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست دروغ گفته و کفر ورزیده ای و اگر بگویی که او جد من است پس چرا عترت وی را کشتی؟

راوی گوید: مؤذن گفتن اذان و اقامه را تمام کرد و یزید جلو ایستاد و نماز ظهر را به جای آورد. (۱)

### دعا، وسیله تربیت و تبلیغ

خداوند پیام خویش را برای هدایت ما فرستاده است. به نظر شما چگونه می توانیم به او لبیک گوئیم و پاسخ ندای خداوند را بدهیم؟

کلید این کار دعاست. دعا شیوه سخن گفتن بنده با پروردگارش است همچنان که وحی اوج سخن گفتن پروردگار با بندگانش.

دعا رکن اصلی عبادت و پیوستگی و وصل و جوهر نماز است. هر دعایی پسندیده و نیکوست. اما خداوند نعمت دعا را وقتی بر ما ارزانی داشت که به ما آموخت چگونه از طریق کتابی که سرشار از دعاها

ص: ۷۵

اولیایش است، و نیز با دعاهایی که ما از نیایشهای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام به ارث برده ایم، او را بخوانیم. به نظر می رسد که تمام این دعاها را بندگان خدا از پیامبران و آنان از وحی الهی، به ارث برده اند، یا دست کم باید این نیایشها را تجلیات وحی بر دلهای بندگان هدایتگر و مقرب خدا دانست، و یا انعکاس معارف وحی بر دلهای پاک و زبانهای صادق آنان به شمار آورد.

بنابر این، دعاهای مأثور روی دیگر وحی می باشند. این دعاها سایه وحی و پرتو درخشان و تفسیر و تأویل آن می باشند. همچنین نیایشها گنجینه های معارف ربّانی و دیواره های نفوذ ناپذیر حکمت اند و در مقدمه آنها، دعاهای صحیفه سجّادیه قرار دارند که از کلمات امام زین العابدین علیه السلام گرد آوری شده اند.

امام زین العابدین از این نیایشها، چه هدفی را تعقیب می کرد؟ بی گمان این دعاها، پرتویی از قلب روشن شده او به ایمان و سیلابی از دل نورانی او به عشق خدا بود. این واژه ها بر لبان مردی جاری می شد که در محبت پروردگارش ذوب می شد. تمام این دعاها، رسا و روانند و هیچ نشانی از تکلف در آنها دیده نمی شود.

آری این نیایشها، اهداف فراوانی را تحقق بخشیدند، برجسته ترین آنها، آن بود که به بندگان خدا بیاموزد که چگونه با پروردگار بزرگشان سخن گویند و در بارگاهش گریه و زاری سر دهند، و خشنودی او را خواستار شوند و به نامهای نیکش بخوانند و چگونه از او خواهش کنند

این اهداف الهی به نوبه خود به برخی از امور زندگی بخش، منتهی می شد که معمولاً مورخان هنگام بر شمردن حکمت صحیفه سجّادیه از آنها یاد می کنند و ما نیز به طور بسیار خلاصه به آنها می پردازیم:

الف - در دوره امام زین العابدین علیه السلام فشارها تا آنجا شدید بود که زینب کبری علیها السلام برای مدّتی واسطه ای میان امام و مؤمنان در شؤون امامت بود و به فعالیت می پرداخت.

در چنین شرایط دشواری طبیعی بود که امام از طریق دعاهایی که تا امروز نیز همچون نسیمی مُشک بار و آرامش بخش در میان امت وزیدن دارد، بینشهای وحی و ارزشهای رسالت را نشر دهد.

ب - امام به عنوان یک انقلابی خدا جو، از مبارزه با طاغوت و فساد که او را به خاطر شرایط دشوار زمانه به رنج و سختی می افکندند، دست برداشت بلکه با نیایشهایی که دستگاه حکومتی نمی توانست او را از آنها منع کند به مبارزه با دستگاه طاغوت پرداخت. بدین گونه خداوند بر ما اتمام حجت کرده که هیچ گاه از مبارزه با طاغوتیان از پانثینیم و با هر وسیله ممکن، حتی در سخت ترین شرایط اختناق و سرکوب، به قیام بر ضد آنها ادامه دهیم.

ج - این دعاها، با توجه به محتوای والا و موعظه های ربّانی که در بر دارند، وسیله ای برای تربیت مردم بر تقوا و فضیلت و ایثار و جهاد می باشد. نخبگان امت، همچون گیاهی نورسته که از نور خورشید تغذیه

می کند ، از این دعاها بهره مند می شوند. همانند جنبشهای انقلابی که جهت بیش برد هدف خود نیاز به ابزاری همچون نشریات مخفی و جلسات محرمانه و شعارها و اعلامیه ها دارند تا اعضا و هواداران خود را در راه مبارزه به پیش سوق دهند.

این نیایشهای پاک نیز ابزار مکتبی نخبگان مؤمنی بود که به رویارویی با نظام اموی می شتافتند.

دعاهای امام که اینک در مجموعه ای به نام « صحیفه سجّادیه » جمع آوری شده ، همان انگیزه ایمانی است که روح ایمان را در شرایط سخت و دشوار برای ما به ارمغان می آورد. من گمان نمی کنم که پس از قرآن کتابی همچون صحیفه سجّادیه باشد که این گونه قلب محرومان را تسلی بخشد و خون انقلاب را در رگهای مستضعفان به جوش آورد ، و دلهای مجاهدان را به درخشش خود روشن کند و هدایتگر انقلابیون در راه مبارزه باشد. درود خداوند بر این روح پاکی که در این کتاب موج می زند ، و درود خداوند بر کسانی که هر بام و شام ، با خواندن این دعاها به درگاه حضرتش زاری می کنند ، و پیوند با او را می جویند.

### شعر، منبر سیّار

نغمه های حیات ، در ژرفای وجود انسانی در قالب اوزان و معانی بدیع شعری ، نمودار می شوند. اعراب در زمان جاهلیت و نیز در قرون نخستین اسلام ، به شعر توجه بسیاری نشان می دادند. پروردگار نیز در سوره

ص: ۷۸

شعراء ، سرایندگان مؤمنی را که به یاری مظلومان همت می گمارند ، ستوده است. امامان معصوم علیهم السلام به شعر به عنوان منبری سیار که به سرعت در میان مردم نفوذ پیدا می کند ، توجه نشان می دادند ، همچنان که طاغوتیان نیز به نوبه خود از شعر به عنوان ابزاری برای تبلیغات دروغین و گمراه کننده خود بهره می بردند.

امام زین العابدین علیه السلام نیز گاهی شعر می سرود. مشهور ترین شعری که از آن حضرت نقل کرده اند ابیات جاوید زیر است که در آنها می فرماید: [\(۱\)](#)

نَحْنُ بَنُو الْمُصْطَفَى ذُو غُصَصٍ

ص: ۷۹

---

۱- ((۱)) - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

يَحْكُمُ لَيْلِنَا وَالْحُكْمُ لَيْلِنَا لَنَا لَجَادِنَا حَقْنَا وَغَاضِبِنَا (۱)

ابن شهر آشوب نیز در مناقب ، این ابیات را به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده است : (۲)

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بغير حَقِّ إِذَا مَيَزَ الصَّحَّاحُ مِنَ الْمِرَاضِ (۳) عَرَفْتُمْ حَقّاً فَجَحَدْتُمْونَا كَمَا عَرَفَ السَّوَادُ مِنَ الْبِياضِ (۴) كِتَابَ اللَّهِ  
شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ وَقَاهِلِينَا إِلَالَهُ فَنِعْمَ قَاضٍ (۵)

امّا تأیید آن حضرت از سوی شاعران مدافع حق را می توان از خلال ماجرای که برای « فرزدق » رخ داده ، دریافت. فرزدق اگر چه جزو شعرای دربار اموی بشمار می آمد ، اما از نظر تاریخی او به بیت علوی گرایش دارد و زمانی که فرصتی می یابد ، قریحه اش به جوش آمده قصیده شکوه مند و معروف خود را در مدح امام می سراید. چون هشام و حکومت اموی بروی خشم می گیرند و او را زندانی می کنند ، امام فوراً برای او انعامی می فرستد چنان که برخی از مورخان می نویسند فرزدق از آن پس

ص: ۸۰

۱- (۱) - کسی که حق ما را منکر است و بر ما خشم می گیرد به ما حکم می راند حال آنکه ما باید ( بر او ) حکم برانیم.

۲- (۲) - فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳- (۳) - شما را باد آنچه به نا حق ادعا می کنید، آن هنگام که سلامت از بیماری ممتاز گردد.

۴- (۴) - حقانیت ما را شناختید و سپس انکارمان کردید همچنان که سیاهی از سپیدی شناخته می شود.

۵- (۵) - کتاب خدا گواه ماست بر شما و خداوند داور ماست که او نیک داور است.

تا پایان عمر در سایه امامت راستین اسلام زندگی خود را سپری کرد. اما ماجرای فرزدق و سرودن آن قصیده زیبا چنین است :

□

« سبکی » در کتاب طبقات الشافعیه به سند متصل از ابن عایشه عبدالله بن محمد از پدرش نقل کرده است ، که گفت : هشام بن عبد الملک با ولید به سفر حج رفت و به گردخانه کعبه طواف کرد. او هر چه کوشید تا خود را به « حجرالاسود » برساند نتوانست ، از این رو منبری برای او نهادند و وی بر آن نشست و به مردم می نگریست. اطراف او را گروهی از شامیان احاطه کرده بودند.

در این هنگام بود که ناگهان امام علی بن الحسین علیهما السلام که زیبا روترین و خوشبوترین مردمان بود پدیدار شد و گردخانه خدا طواف کرد و همین که به نزدیک حجرالاسود رسید ، مردم راه را برای امام باز کردند . مردی از شامیان پرسید : این کیست که ابهتش چنین مردم را مرعوب می کند ؟!

هشام از بیم آنکه مبادا شامیان به وی تمایل یابند ، پاسخ داد : او را نمی شناسم. فرزدق که در آن میان حاضر بود ، گفت : اما من او را می شناسم. مرد شامی پرسید : ابو فراس او کیست ؟ آنگاه فرزدق قصیده خود را در معرفی امام سجاد علیه السلام به آن مرد سرود ، « سبط ابن جوزی » و « سبکی » این قصیده را با اندکی تفاوت این چنین نقل کرده اند :

□ هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ (۱)

ص: ۸۱

---

۱- (۱) - این کسی است که سرزمین بطحا جای قدر و منزلت او را می شناسد و خانه کعبه و حل و حرم نیز او را می شناسند.



لِلَّذِينَ هُمْ لِأَبْنِ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

\* \* \*

بُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مَنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا لَهَيْنَ يَنْتَسِمُ (۱)

ص: ۸۲

---

۱- (۷) - از بسیاری حیا دیده فرو می پوشد و مردمان نیز به خاطر هیبت وی، دیده بر می بندند و جز زمانی که تبسم می کند، با او سخن گفته نمی شود.

يُنْمِي إِلَيَّ ذُرْوَةَ الْعِزِّ الَّتِي قَصَّرْتُ

ص: ٨٣

مَا قَالِ «لَا» قَطَّ إِلَّا لَقِيَ تَشَهُدِهِ

ص: ٨٤

این علی بن الحسین بن علی ابی طالب علیهم السلام است. هشام خشمگین شد و دستور داد فرزدق را در محلی به نام عسفان ، بین مکه و مدینه ، زندانی کنند. امام سجاد هزار دینار برای او فرستاد. اما فرزدق آن را نپذیرفت و گفت :

آنچه گفتم از روی خشم به خاطر خدا و رسولش بود ، از این رو بابت آن پاداش نمی ستانم. امام علی بن الحسین به وی پاسخ داد : چنانچه ما اهل بیت چیزی ببخشیم ، دوباره به ما باز نمی گردد. آنگاه فرزدق بخشش امام را پذیرفت و هشام را نکوهش کرد و گفت :

أَيْحِبُّنِي بَيْنَ الْمَلَايِنَةِ وَالَّتِي إِلَيْهَا قُلُوبُ النَّاسِ يَهُوِي مَلِيئِيهَا (۱)

ص: ۸۵

---

۱- (۴) - گمان می برد مرا در میان « راه » مدینه، وجایی که دلهای مردم برای بازگشت به آن عشق می ورزند، زندانی کرده است.

يَقْلِبُ رَأْسًا لَمْ يَكُنْ رَأْسَ سَيِّدٍ وَعَيْنًا لَهُ حَوْلَادٌ بَادٍ عُيُوبَهَا (۱)

هشام از این ابیات آگاهی یافت و فرزدد را آزاد ساخت اما حقوقش را که سالانه هزار دینار بود ، از دیوان قطع کرد. فرزدد از این امر نزد امام سجّاد شکایت برد و آن حضرت به وی چهل هزار دینار بخشید و به وی فرمود : اگر به بیش از این احتیاج می داشتی حتماً به تو می بخشیدم.

فرزدد چهل سال زندگی کرد و سپس بدرود حیات گفت. خدایش رحمت کند !

## رساله حقوق

برخی که در پژوهش ، از مراتب والای ایمان برخوردارند ، می پرسند :

چگونه تلاش کنیم تا مؤمن واقعی شویم ؟ امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ به سؤال اینان ، رساله حقوق را نگاشته که در آن وظایف و مسئولیتهای مؤمن در قبال خداوند و مردم مشروحاً باز گفته و در یک کلام ویژگی روابط قائم بر پایه های متوازن و عادلانه را توضیح داده است. آغاز این رساله چنین است :

« بدان، خدایت رحمت کند، که خداوند را در هر حرکتی که می کنیم و در هر سکونی که داری و هر جا که باشی حقوقی است و نیز در هر اندامی که بچرخانی و یا در هر وسیله ای که بدان کار می کنی حقوقی است، که برخی از

ص: ۸۶

---

۱- (۱) - سری را بر می گرداند که سر سروری نیست و چشمی دارد لوچ که عیبهای آن نمایان شده است.

برخی بزرگتر است. و بزرگترین حقوقی که خدا بر تو واجب کرده، حقوقی است که بر خودت مقرر نموده، که با وجود اعضای گوناگونت، از سر تا پایت را فرا می گیرد.

پس او حقی را برای دیدگانت و حقی را برای گوشت و حقی را برای زبانت و حقی را برای دستت و حقی را برای پایت و حقی را برای شکمت و حقی را برای فرجت، بر تو قرار داد. این اعضای هفت گانه ای است که کلیه کارها به وسیله آنها انجام می پذیرد. سپس خداوند عزوجل، برای کردارت نیز حقوقی قرار داد. برای نماز و روزه و زکات و قربانی کردن و کارهایت حقوقی بر تو قرار داد سپس این حقوق از تو به دیگران رسد که بر تو حق واجب دارند و واجب ترین این حقوق بر تو حق پیشوایان توست و سپس حقوق رعیت و آنگاه حقوق بستگان<sup>(۱)</sup>.

امام سخنان خود را در باره این حقوق و فروع آنها ادامه می دهد و رابطه میان انسان و خلق و خالق را آن چنان که بایسته و شایسته است بیان می کند. و با بررسی رساله حقوق می توان به نتایج زیر پی برد :

۱ - سخنان امام سجّاد علیه السلام متوجه مؤمنان برگزیده است : کسانی که کمالات را نشر می دهند و در جهت دستیابی بدانها می کوشند. برخی از حقوق مطرح شده در این رساله جز واجبات و برخی دیگر که در اکثریت قرار دارند ، جزو مستحبات می باشند.

۲ - این رساله و نیز دیگر رساله ها و وصایایی که از ائمه علیهم السلام صادر شده که توسط دانشمند بزرگ « حسن بن علی بن شعبه حلبی » در کتاب

ص: ۸۷

---

۱- ((۱)) - فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۲۱۶.

گرانیهای تحف العقول گرد آمده است ، به مثابه دروس ارزشمندی است از جانب اهل بیت که به منظور تربیت نمونه های بر ترو پیشاهنگان مسلمان ایراد گشته تا با به کار بستن آنها ، الگوی دیگر مردمان قرار گیرند. ما مسلمانان و بویژه حوزه های علمیه که در واقع امتداد خط تربیتی اهل بیت علیهم السلام هستند ، امروزه ، با بازگشت به این رساله ها و وصایا ، بسیار نیازمندیم !

اگر سازمانها مکتبی و تشکیلات اسلامی به این ذخایر ایمانی پایبند باشند ، از رجوع به بسیاری از فرهنگهای ناقص و یا التقاطی بی نیاز می شوند و برای تحریک هواداران و پیروان خود ، دیگر نیازی به برانگیختن تعصبات و انگیزه های قبیله ای و بت پرستانه که جز زیان و نابودی ارمغان دیگری برای ما ندارند ، بی نیاز خواهند بود.

۳- این رساله توازن شخصیت ایمانی ما را نگاهبان خواهد بود و ما را از زیاده روی در بعد شریعت و فرو نهادن ابعاد دیگر در امان خواهد داشت. چرا که ما باید با به کار بستن برنامه های مشخص ، همچون رساله حقوق ، گنجایش کافی برای جای دادن تمام ابعاد شریعت را در خود ایجاد کنیم. سخن آخر آنکه : این رساله ، بینش فراگیر و ژرف نگری و باریک اندیشی قرآنی را که متناسب با مقام امامت سید الساجدین علیه السلام است ، و هیچ فقیه یا دانشمندی بدون اتصال با این چشمه جوشان ، بدان نایل نخواهد آمد منعکس می سازد ، پس درود خدا بر آن کس که این رساله را نوشت و سلام خدا بر آن کس که به آنچه در این رساله آمده عمل کند !

در کتابهای روایی ، بسیار به این حدیث قدسی برمی خوریم که می فرماید :

«عَبَّأَى أَطْعَمَنِي تَكُنْ مَلَكِي أَقُولُ لِلشَّيْءِ ۚ كُنْ فَيَكُونُ وَتَقُولُ لِلشَّيْءِ ۚ كُنْ فَيَكُونُ». (۱)

در قرآن نیز مثالهای واقعی از تاریخ انبیا و صالحانی که خداوند دعاهایشان را در اموری که مردم در آنها به درماندگی رسیده بودند ، اجابت کرده است ، فراوان است. آیا طوفان نوح و کشتی اش و آتش ابراهیم که خداوند آن را سرد و بی گزند ساخت و عصای موسی که به صورت اژدهای آشکار می شد و سخن گفتن عیسی در گهواره و استجابت دعای ابراهیم و زکریا که خداوند با وجود آنکه پیر و ناتوان شده بودند. بدیشان فرزندان عطا فرمود ، کرامت خداوند نبود که به این بندگان مخلص عطا فرموده ؟ پس چرا بر برخی گران است که همچنان که کرامتهای خدا را بر پیامبران می پذیرند ، کرامت حضرتش را بر دیگر اولیای وی بپذیرند !؟

ص: ۸۹

---

۱- (۱) - بنده ام مرا فرمان بر تا چون من شوی. من به چیزی می گویم « شو » می شود و تو هم به چیزی می گویی « شو » می شود.



آیا مگر در حدیث نبوی نیامده است که :

«عُلَمَاءُ اللَّهِ كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۱).

پس چگونه به تصریح قرآن ، صدور معجزه ها در روزگار بنی اسرائیل امکان پذیر است اما صدور آن به دست اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ناممکن باشد؟!

آیا براستی بر خداوند دشوار است که کرامات خود را بر دستان امام سجاد علیه السلام است که اینک با هم برخی از ویژگیها و صفات او را از نظر گذرانیم ، جاری کند ؟ و برای این منظور چه کسی بهتر و سزاوارتر از آن که بر خوردار از این صفات است؟! او عبادتگر شبها بود و روزه دار روزها ، همواره از ترس خدا می گریست و پیوسته در پیشگاه حضرتش پیشانی بر خاک می سایید و... و...

اینک ما از خرمن زندگی درخشان و مالمال از کرامات آن حضرت ، خوشه ای چند می چینیم تا این یقین در ما افزون شود که خداوند دعای بندگان مخلصش را که با تمام هستی و وجود خویش در کنار پروردگارش آرام یافته اند به شرف اجابت نایل می کند. آنگاه از راه این یقین است که عشق و علاقه ما به اهل بیت افزون می گردد و مگر محبت آنان خود رهایی از دوزخ و وسیله نزدیکی به خدا نیست؟!

۱ - یکی از کرامتهای آن حضرت این بود که خداوند از طریق رؤیا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن حضرت را از ماجرای مطلع کرد. داستان از این قرار است :

ص: ۹۰

---

۱- (۱) - دانشمندان امت من، چونان پیامبران بنی اسرائیلند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید به حجاج بن یوسف نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین به حجاج بن یوسف اما بعد ، در ریختن خون بنی عبد المطلب بنگر و خون آنها را پاس دار و از این کار دوری گزین که خود شاهد بودم که چون آل ابو سفیان در این کار ولع نشان دادند ، جز اندکی بر سریر پادشاهی درنگ نکردند. و السلام.

امام صادق فرمود: عبد الملک این نامه را نهانی به حجاج فرستاد و خبر این نامه در همان ساعتی که نوشته و به سوی حجاج فرستاده بود به علی بن الحسین رسید. به او گفته شد که عبد الملک نامه ای چنین و چنان به حجاج نوشته است و خداوند از این بابت او را سپاس نهاده و فرمانروایی اش را استوار ساخته و بر مدت آن بیفزوده است امام صادق فرمود: آنگاه علی بن الحسین نامه ای چنین نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین از علی بن الحسین. اما بعد ، همانا تو در فلان روز و فلان ساعت از فلان ماه نامه ای چنین و چنان نگاشته ای.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این نامه آگاه کرد و خداوند این کار تو را سپاس نهاد و پایه های فرمانروایی ات را استوار نمود و بر مدت آن افزود.

سپس نامه را پیچید و بر آن مهر نهاد و به غلامش سپرد که بر اشترش بنشیند و به محض آنکه عبد الملک را دید این نامه را به وی تسلیم کند.

چون غلام به دربار عبد الملک رسید نامه را تسلیم وی کرد. وقتی

عبدالملک نامه را گشود و به تاریخ آن نظر کرد ، دید درست همان تاریخی است که در آن به حجاج نامه نگاشته. بنابراین در صداقت علی بن الحسین علیهما السلام تردید نکرد و بسیار شادمان شد و به پاداش آنکه این نامه شادمانش کرده بود ، به سنگینی شتر آن حضرت ، برای وی درهم فرستاد « (۱) »

۲ - یکی دیگر از کرامت‌های آن حضرت در ارتباط با ابو خالد کابلی است که امام باقر علیه السلام این مطلب را نقل کرده است :

« ابو خالد کابلی روزگار درازی محمّد بن حنفیه ، فرزند امیرمؤمنان علیه السلام و عموی امام سجّاد ، را خدمت می کرد و هیچ گاه در امامت وی به خود تردید راه نمی داد تا آنکه روزی نزد محمّد رفت و به او گفت : فدایت گردم مراتب دوستی و احترام و اخلاص من ثابت شده است.

پس تو را به حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام سوگند آیا مرا آگاه نمی کنی که تو همان امامی هستی که خداوند طاعتش را بر مردم واجب کرده است ؟ محمّد گفت : ابو خالد تو مرا به اموری بزرگ سوگند دادی.

علی بن الحسین امام من و تو و همه مسلمانان است. ابو خالد تا این سخن را شنید به سوی علی بن الحسین رو کرد و از آن حضرت اجازه ورود خواست.

به امام سجّاد گفته شد که ابو خالد بر در است. امام به او اجازه ورود داد.

چون ابو خالد وارد شد ، نزدیک امام رفت آن حضرت گفت : ای کنکر خوش آمدی ، تو هیچ گاه به دیدار ما نمی آمدی ! در باره ما به چه چیزی پی بردی ؟ ابو خالد ، از سخنی که از علی بن الحسین شنیده بود سجده

ص: ۹۲

شکری به جای آورد و سپس گفت: سپاس خدا را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه پیشوایم را شناختم. امام سجاده از وی پرسید: چگونه پیشوایت را شناختی؟ گفت: تو مرا به نامی که مادرم بر من نهاده بود خواندی و حال آنکه من در کار خودم کور و گمراه بودم.

عمری دراز محمد بن حنفیه را خدمت کردم و در باره امامت او به خود تردید راه نمی دادم تا آنکه چون به او نزدیک شدم به حرمت خداوند متعال و حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و حرمت امیر مؤمنان علیه السلام سوگندش دادم، او هم مرا به تو هدایت کرد و گفت: او پیشوای من و تو و همه مخلوقات خداست. سپس به من اجازه ورود دادی. چون نزدت آمدم و نزدیکت شدم مرا به نامی که مادرم بر من نهاده بود، مورد خطاب قرار دادی از اینجا دانستم که تو پیشوایی هستی که خداوند اطاعتش را بر من و تمام مسلمانان واجب کرده است.» (۱)

۳- شیخ طوسی یکی دیگر از کرامتهای امام زین العابدین را چنین نقل می کند: علی بن الحسین به قصد گزاردن حج، عازم مکه شد و در صحرائی میان مکه و مدینه به مردی برخورد که او هم در سفر بود. آن مرد به امام گفت: فرود آی. امام از او پرسید چه کاری داری؟ مرد پاسخ داد.

می خواهم تو را بکشم و هر چه همراه داری بر دارم. امام سجاده به او فرمود: من آنچه را که همراه دارم با تو تقسیم می کنم و تو را از خود حلال می کنم. دزد گفت: نه. امام فرمود: پس از آنچه همراه دارم مقداری

ص: ۹۳

اندک باقی گذار تا بدان به مکه برسم. اما دزد نپذیرفت. امام از او پرسید :

خدایت کجاست ؟ دزد پاسخ داد : خوابیده. ناگهان دو شیر درنده نمایان شدند که یکی سر مرد را گرفت و دیگر پایش را. آنگاه امام سجاده علیه السلام فرمود : پنداشتی که خدایت خوابیده و از تو غافل است؟! (۱)

۴ - یکی دیگر از کرامتهای آن حضرت هنگام وفاتش آشکار شد. وی در روز ۲۵ یا ۱۸ ماه محرم سال ۹۴ هـ در اثر زهری که امویون به وی خوراندند ، به شهادت رسید. در این سال گروهی از فقها نیز از دنیا رفتند چنان که این سال را سنه الفقها ( سال فقها ) نام نهادند. به نظر من هیچ بعید نیست که رژیم اموی در روزگار فرمانروایی ولید بن عبد الملک ، مخالفان خود را که از فقهای بزرگ بودند و کسانی همچون سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و سعید بن جبیر در میان آنها جای داشتند ، به وسیله زهر از میان برداشته باشد. در کتابهای تاریخی آمده است که در این سال تمام فقهای مدینه چشم از جهان فرو بستند. (۲)

آیا به راستی عقل می پذیرد که تمام فقها به طور تصادفی در عرض یک سال از دنیا بروند. حال آنکه می دانیم و معروف است که امام سجاده علیه السلام در اثر زهری که به دسیسه عبد الملک و در شرایطی بحرانی به وی خورانیده شده بود ، دنیا را وداع گفت.

در هر حال هنگام شهادت آن حضرت ، کرامتهای عجیبی از وی به

ص: ۹۴

---

۱- (۱) - بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱.

۲- (۲) - همان مأخذ، ص ۱۵۴ ، به نقل از تذکره الخواص چاپ ( ایران ) ص ۱۸۷ و نیز تاریخ ابن عساکر.

ظهور رسید. وی در آن هنگام از هوش رفت و یک ساعت در همان حال باقی ماند. چون پارچه را از او کنار زدند فرمود: « خدا را سپاس که بهشت را به ما میراث داد که از آن هر جا که خواهیم مقام گیریم. پس چه نیکوست پاداش کار گزاران».

سپس فرمود: « برایم قبری مهیا کنید و آن را تا سطح زمین برسانید.

آنگاه پارچه را بر خود افکند و جان به جان آفرین تسلیم کرد». (۱)

پس از شهادت آن حضرت کرامتی دیگر از وی آشکار گردید. این کرامت را سعید بن مسیب نقل کرده است و ما با ذکر این کرامت، پرونده تابناک زندگی امام زین العابدین علیه السلام را می بندیم.

از عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید بن مسیب و نیز عبد الرزاق از معمر از علی بن زید نقل کرده است که گفت: به سعید بن مسیب گفتم تو به من گفتی که علی بن الحسین، نفس زکیه است و تو همتایی برای او نمی شناسی؟ سعید پاسخ داد: همچنین است و آنچه در باره او گفته ام چندان هم بعید و نا آشنا نیست به خدا سوگند همانند او دیده نشده است.

علی بن زید گوید: پرسیدم همین دلیل استوار، علیه خود توست پس چرا بر جنازه او نماز نگزاردی؟! سعید پاسخ داد: قاریان، تا علی بن الحسین علیهما السلام به سوی مکه نمی رفت، بدان شهر روانه نمی شدند. پس او به طرف مکه رهسپار شد و ما نیز با او بیرون شدیم. هزار نفر در رکاب آن حضرت بودند. پس چون به «سقیاء» رسیدیم، فرود آمد و نماز گزارد

ص: ۹۵

و سجده شکرى به جاى آورد...

در روايت زهرى از سعيد بن مسيب نقل شده است كه سعيد گفت :

مردم از مکه بیرون نمی شدند تا آنکه علی بن الحسین ، سید العابدین علیه السلام ، بیرون آید. پس آن حضرت از مکه خارج شد من نیز با وی بودم. او در یکی از منازل بین راه فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجودش تسبیح گفت. پس هیچ درخت و کلوخی نماند جز آنکه همراه با حضرتش خدای را تسبیح می کردند. ما از تعجب ، فریاد سر دادیم. آن حضرت سر خود را بالا آورد و پرسید : ای سعید آیا فریاد سر می دهی ؟! گفتم : بلی ای فرزند رسول خدا. آنگاه آن حضرت فرمود :

این تسبیح اعظم است. پدرم از جدّم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم روايت کرد كه فرمود : با این تسبیح ، هیچ گناهی بر جاى نمی ماند. گفتم :

این تسبیح را به ما نیز بیاموز.

در روايت علی بن زید از سعید بن مسیب آمده است كه آن حضرت در سجودش تسبیح گفت. پس هیچ درخت و کلوخی در گردا گرد آن حضرت نبود مگر آنکه به همان تسبیح امام سجاد علیه السلام مترنّم بودند. من و اصحابم از دیدن این صحنه به شگفت افتاده بانگ سر دادیم. سپس امام فرمود :

« ای سعید ! زمانی كه خداوند متعال جبرئیل را آفرید ، این تسبیح را بدو الهام فرمود. پس آسمانها و هر كه در آنها بود با این تسبیح اعظم وی را تسبیح گفتند و این اسم اكبر خدای عزّوجل است. ای سعید ! پدرم حسین از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند جلّ جلاله نقل کرده است كه فرمود : هیچ بنده ای از بندگانم به من ایمان نیاورد و تو را تصدیق نکرد

و در مسجدها دو رکعت نماز، به دور از چشم مردم نگذارد جز آنکه تمام گناهان گذشته و آینده او را بیامرزدیم.»

از این روست که من نمونه ای بهتر از علی بن الحسین ندیدم. چه، او این حدیث را برایم باز گفت هنگامی که او از دنیا رفت، نیکوکار و بدکار بر جنازه اش حاضر شدند و خوش کردار و تباهکار او را ستودند. همه جنازه او را تشییع کردند تا آنکه بر زمین گذارده شد.

من گفتم: اگر روزی از روزگار باید دو رکعت نماز واقعی بخوانم، همین امروز است. جز یک مرد و یک زن کس دیگری باقی نمانده بود.

سپس آن دو به سوی جنازه رفتند و من شتابان نماز گزاردم. پس صدای تکبیری از آسمان آمد و تکبیری از زمین پاسخ گفت. باز تکبیری از آسمان آمد و تکبیری از زمین جوابش داد من فریادی کشیدم و به صورت بر زمین افتادم. آن که در آسمان بود، هفت تکبیر بگفت و آن که در زمین بود نیز هفت تکبیر سر داد و بر علی بن الحسین درود فرستاد. مردم به مسجد آمدند، اما من نتوانستم دو رکعت نماز به جای آورم و بر جنازه علی بن الحسین نماز بگزارم.

گفتم: ای سعید اگر من جای تو می بودم جز نماز بر علی بن الحسین چیزی دیگر انتخاب نمی کردم. این همان زیان آشکار است. سعید گریست و سپس گفت: من تنها قصد خیر داشتم، ای کاش بر او نماز می گزاردم! چرا که دیگر همانند او دیده نمی شود. (۱)

ص: ۹۷



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

